



مدرس‌ان شریف

فصل اول

«نظریه‌های جامعه‌شناسی»

انسان‌ها بیش‌تر عمرشان را به عنوان اعضای از گروه‌های مختلف زندگی می‌کنند. آن‌ها به عنوان اعضای خانواده، ساکنان یک محله یا شهر، اعضای یک گروه خاص اجتماعی و اقتصادی و یا مذهبی و قومی به عنوان شهروندان یک ملت با یکدیگر رابطه دارند. انسان‌ها حتی اگر خودشان هم از عضویت در گروهی آگاهی نداشته باشند، باز به شیوه‌هایی فکر و عمل می‌کنند که دست‌کم بخشی از آن‌ها را عضویت در گروه تعیین می‌کند. نوع پوشاک، خوراک، عقاید و ارزش‌های‌شان و رسوم که رعایت می‌کنند، همگی تحت تأثیر عضویت آنان در گروه‌های گوناگون می‌باشد.

جامعه‌شناسی، مطالعه قوانین و فرایندهای اجتماعی است که مردم را نه تنها به عنوان افراد و اشخاص، بلکه به عنوان اعضاء انجمن‌ها، گروه‌ها و نهادهای اجتماعی شناسانده و مورد بررسی قرار می‌دهد. جامعه‌شناسی، مطالعه زندگی اجتماعی گروه‌ها و جوامع انسانی است. جامعه‌شناسی صرفاً پدیده‌های اجتماعی را توصیف نمی‌کند، بلکه در پرتو نظریه‌هایش به تبیین پدیده‌ها می‌پردازد تا امکان نگاه ژرف‌تر به جامعه و مسائل آن را برای ما فراهم کند. مطالعه‌ای که موضوع اصلی آن، رفتار خود ما به عنوان موجودات اجتماعی است. جامعه‌شناسی علاوه بر بنیان‌های انسان‌ساز خود، در طول تاریخ کوشیده است تا بنیان‌های تجربی محکمی برای مقابله با گرایش‌های فلسفی پی‌ریزی کند؛ ترکیب این دو بعد، سبب غنای نظریه جامعه‌شناختی شده است و می‌تواند مبنایی فکری برای تحقیق تجربی یا سیاست اجتماعی باشد. نظریه جامعه‌شناسی بر آن است که علاوه بر مشخص ساختن معناهای قضاوت، مفاهیم و فرآیندهایی را تحلیل نماید که از اصطلاحات جامعه‌شناسی به دست می‌آید.

برای مطالعه هر پدیده اجتماعی، محقق جامعه‌شناسی معمولاً آگاهانه یا ناآگاهانه پیش‌فرضی درباره ماهیت آنچه می‌خواهد مورد مطالعه قرار دهد، در ذهن دارد. برای مثال متفکران عصر یونان باستان باور داشتند که جهان دارای نظم است و به شیوه‌های منظمی تحت اراده خدایان اداره می‌شود. براساس این پیش‌فرض بسیاری از دانشمندان عصر یونان در مطالعه وقایع و حوادث اجتماعی در جستجوی نظم و سازگاری بوده‌اند. با تغییر در پیش‌فرض‌های مربوط به جهان، نوع دیدگاه در تفسیر و نحوه کارکرد حیات اجتماعی تغییر می‌کند.

یکی از راه‌های شناخت شدت و چگونگی تغییرات حاصل شده در نظریه‌های جامعه‌شناختی، شناسایی روند به کارگیری پیش‌فرض‌ها یا فرضیه‌های متعدد در نظریه‌هاست.

نقش تحولات اجتماعی در شکل‌گیری نظریه جامعه‌شناسی

شناخت خاستگاه تاریخی و اجتماعی نظریه‌های جامعه‌شناسی، لزوماً ارزیابی حقیقت یا اعتبار این افکار را تضمین نمی‌نماید، لیکن ارزیابی صحیح یک اندیشه بدون فهم زمینه اجتماعی آن غالباً دشوار است.

باید گفت تمامی حوزه‌های اندیشه تحت تأثیر زمینه‌های اجتماعی‌شان شکل گرفته‌اند. این امر به ویژه در مورد جامعه‌شناسی مصداق دارد، چرا که نه تنها از همین زمینه برخاسته، بلکه خود همین زمینه اجتماعی موضوع بررسی بنیادی آن را شکل می‌دهد. ما در بحث ذیل مهم‌ترین اوضاع اجتماعی سده نوزدهم و اوایل سده بیستم که در تحولات جامعه‌شناسی بیش‌ترین نقش را ایفا نموده‌اند، شامل انقلاب‌های سیاسی، انقلاب صنعتی و پیدایش سرمایه‌داری، پیدایش سوسیالیسم، شهرگرایی، دگرگونی مذهبی و رشد علم را به اختصار مورد بررسی قرار داده و برجسته‌ترین چهره‌های تاریخ نظریه‌های جامعه‌شناسی را معرفی خواهیم نمود.



مفهوم انقلاب

انقلاب: پدیده سیاسی و اجتماعی پیچیده‌ای است که طی آن حکومت مستقر به دلایلی توانایی اعمال زور و اجبار را از دست می‌دهد و گروه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی به مبارزه برمی‌خیزند تا قدرت سیاسی را قبضه کنند. این مبارزه اغلب تا آنجا طول می‌کشد که سرانجام نهادهای جدید سیاسی جانشین نهادهای قدیمی شوند.

عناصر انقلاب: نارضایتی اجتماعی، پیدایش گروه‌های بسیج‌گر، ناتوانی قوای سرکوب‌گر دولت، کوشش برای ایجاد ساخت جدید قدرت.

نخستین بررسی‌ها در مورد انقلاب توسط افلاطون و ارسطو انجام شد که به دنبال علّیت و به عبارت دیگر چگونگی وقوع انقلاب‌ها بودند. در روند به وجود آمدن تئوری‌های انقلاب شاهد دو دوره هستیم: قبل از قرن نوزدهم و بعد از قرن نوزدهم. تا قبل از قرن نوزدهم مفهوم انقلاب حق طغیان مردم علیه حکومت ترجمه می‌شد. قبل از قرن نوزدهم پلیپ از نخستین اندیشمندانی بود که سعی در تبیین انقلاب به معنای بازگشت امور به وضع متعادل کرد. دوره دوم از قرن نوزدهم به بعد بود که دو دیدگاه به وجود آمد: یکی همان حق طغیان مردم علیه حکومت و دیگری نگاهی منفی و محافظه‌کارانه به انقلاب بود. از جمله پیشگامان آن دوره هابز و ادموند برک بودند، اما در قرن نوزدهم به بعد بود که کارل مارکس سعی در تبیین انقلاب به صورت علمی کرد.

ویژگی‌های اساسی انقلاب:

الف: تحول خشونت بار طولانی مدت و دگرگونی در ساختار قدرت

ب: وجود بسیج سیاسی و مشارکت توده‌ها، سازمان انقلابی و رهبر در آن

ج: وقوع و تشدید منازعه انقلابی درون واحد سیاسی

نقش رهبران انقلابی: بسیج سیاسی برای تغییر وضع موجود، تثبیت ایدئولوژی.

نقش سازمان انقلابی: بسیج سیاسی، حفظ ارتباط میان مردم و رهبران، همبستگی ایدئولوژیکی، حاکمیت دوگانه - انقلاب‌های افقی و انقلابات موفق علیه سلطه خارجی - انقلاب‌های عمودی، انقلاب‌های داخلی و درون‌زای کشورهای مستقل

شورش‌های اجتماعی: در روند انقلاب و در دو سطح ملی و محلی به وقوع می‌رسند و دو نوع دهقانی و اشرافی هستند، فاقد نتیجه عمده و اعتراضات خشونت‌آمیز نسبت به وضعیت موجودند، طرحی برای آینده ندارند، خواستار الغای تغییرات به وجود آمده‌اند و به دنبال ایجاد ساخت جدید نیستند، ایدئولوژی‌شان عقاید سنتی است. به عبارت دیگر خواستار برگشت به اوضاع قبل از تغییرات هستند.

علل وقوع انقلاب: به علل دراز مدت و کوتاه مدت تقسیم‌بندی می‌شوند. عوامل کوتاه مدت قابل پیش‌بینی و پیش‌گیری هستند. عوامل دراز مدت موجب وقوع نابسامانی‌های اساسی در نظام اجتماعی می‌شوند و اجتناب‌ناپذیرند. انقلاب‌ها اغلب چند علتی، دراز مدت و همراه با تغییرات ساختاری‌اند و از جمله عناصر و علت‌های آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- نارضایتی اجتماعی ۲- پیدایش گروه‌های بسیج‌گر ۳- ناتوانی در قوای سرکوب‌گر نهاد دولت ۴- کوشش برای ایجاد ساخت جدید قدرت. برخلاف کودتا و شورش، انقلاب با تغییرات ریشه‌ای هم در ساختار حکومتی یک کشور و هم در کل جامعه همراه است. به عنوان مثال انقلاب آمریکا در سال ۱۷۷۶، هم پایان‌بخش حکومت استعماری انگلستان بود و هم طبقه حامیان آن را از میان برداشت. این انقلاب باعث استحکام کشوری مستقل با تأکید بر آزادی، برابری، و حق فرصت‌های مساوی شد. انقلاب فرانسه حکومت سلطنتی را واژگون کرد تا مبنای جامعه‌ای دیگر را استوار کند. این مثال نشان‌دهنده آن است که یک انقلاب موفق هم دگرگونی سیستم سیاسی و هم دگرگونی سیستم اجتماعی یک جامعه را به همراه دارد.

از آنجا که انقلاب‌ها نقش مهمی در تغییرات اجتماعی ایفا کرده‌اند، نظریه‌پردازان متعددی در حوزه جامعه‌شناسی تلاش کرده‌اند تا علل، شرایط و پیامدهای انقلاب را توضیح دهند. پیچیده و بغرنج بودن این مفهوم باعث شده است که در میان جامعه‌شناسان در رابطه با مفهوم انقلاب اختلاف نظر پدید آید. شاید بتوان علت این اختلاف نظر را در تأکید آن‌ها بر ابعاد مختلف این پدیده اجتماعی - سیاسی جستجو کرد. برای درک مفهوم انقلاب و درک اهمیت این مفهوم در نظریه‌های جامعه‌شناسان به صورت مختصر به مفهوم انقلاب در نظریه کارل مارکس اشاره می‌کنیم:

انقلاب به مثابه تضاد طبقاتی: یکی از نخستین متفکرانی که به دنبال تبیین علمی پدیده انقلاب بود و آن را عامل اصلی دگرگونی بنیادی در تاریخ به شمار می‌آورد، کارل مارکس بود. مارکس بخش عمده‌ای از زندگی خود را وقف توضیح و نظریه‌پردازی درباره نظام سرمایه‌داری کرد، اهمیت اندیشه‌های مارکس نه فقط به دلیل خدمات روشنفکری او بلکه به این دلیل نیز هست که ایده‌های او محرک جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان بوده است. مارکس از آن جهت خواهان سقوط جوامع سرمایه‌داری بود، که تصور می‌کرد با سقوط آن‌ها شرایط زندگی کارگران و دیگر طبقات محروم جامعه بهبود خواهد یافت. در نزد او انقلاب محرک تاریخ است. تضاد میان دو طبقه اصلی جامعه (یعنی طبقه مالک ابزار تولید و طبقه‌ای که نیروی کار خود را می‌فروشد) بنیان و اساس تغییرات انقلابی است. در نزد مارکس، تضادهای طبقاتی به علت وجود تناقض‌ها و تنش‌های حل‌ناشدنی جامعه دوام پیدا می‌کنند. اساس این تنش‌ها



مدرسان شریف

فصل دوم

«زمینه تاریخی نظریه جامعه‌شناسی در سال‌های بعد»

نظریه و موضع سیاسی جامعه‌شناسی اولیه آمریکا

گروه جامعه‌شناسی شیکاگو به نخستین کانون جامعه‌شناسی آمریکا به طور عام و نظریه جامعه‌شناسی به طور خاص تبدیل شد. برخلاف جامعه‌شناسان نخستین اروپایی که بیشترشان محافظه‌کار بودند، نظریه پردازان اولیه آمریکا دارای مواضع سیاسی لیبرال بودند.

لیبرالیسم جامعه‌شناسی اولیه آمریکا در برگیرنده دو عنصر بود:

نخست این که لیبرالیسم همراه با آزادی و رفاه فرد بود. (تحت نفوذ اسپنسر)

دوم این که جامعه‌شناسان وابسته به این جهت‌گیری، دیدگاه تکاملی را درباره پیشرفت اجتماعی پذیرفته بودند.


زمینه‌های بنیادی برای پیدایش نظریه جامعه‌شناسی در آمریکا

۱. صنعتی شدن و شهرگرایی: جامعه‌شناسان آمریکا علیرغم آگاهی از خطرات صنعتی شدن و شهرگرایی، نتایج مثبتی را برای آن‌ها قائل بودند.

۲. تأثیر مسیحیت به ویژه پروتستانتیسم: نخستین آثار جامعه‌شناسی در آمریکا در واقع واکنشی اخلاقی و فکری در برابر مسائل زندگی، اندیشه، نهادها و اصول اعتقادی آمریکا بود، یعنی آن‌ها زبان علم را جایگزین زبان دین کردند.

۳. پیدایش هم‌زمان تخصص‌های دانشگاهی از جمله جامعه‌شناسی و نظام‌های نوین دانشگاهی در اواخر سده نوزدهم: در حالی که رشته جامعه‌شناسی در اروپا دوره دشواری را پشت سر گذاشت، در محیط آمریکا بسیار آسان راه خود را پیدا نمود.

۴. تأثیر نظریه جامعه‌شناسی جا افتاده اروپایی بر نظریه جامعه‌شناسی آمریکا: بیشتر نظریه‌های جامعه‌شناسی توسط نظریه‌پردازان اروپایی ارائه شده بود و آمریکایی‌ها می‌توانستند روی همین زمینه‌ها کار کنند.

 نکته ۱: مهم‌ترین شخصیت‌های جامعه‌شناسی اروپا اسپنسر و کنت بودند، ولی نفوذ اسپنسر بر جامعه‌شناسی اولیه آمریکا بیش از دیگران بود.

دلایل نفوذ اسپنسر بر جامعه‌شناسی اولیه آمریکا:

۱. وی علاوه بر این که آثارش را به زبان انگلیسی نوشت، سبک چندان تخصصی نداشت که برای مخاطب قابل فهم نباشد.


۲. جهت‌گیری علمی وی برای مخاطبان شیفته علم و فرآورده‌های فنی آن جاذبه داشت.

۳. وسعت افکار و فراگیری نظریه اسپنسر سبب شده بود که انسان‌های گوناگون تعبیرهای متفاوتی از نظریه‌اش داشته باشند.

۴. نظریه‌اش مرهمی بر زخم‌های جامعه‌ای بود که در فراگرد صنعتی شدن تحت فشار بود.

ویلیام گراهام سامنر

نامدارترین شاگرد آمریکایی اسپنسر که افکار مبتنی بر داروینیسم اجتماعی و رهیافت بقای اصلح در جهان اجتماعی را پذیرفته، سامنر بود. به گفته خود سامنر، «اگر بقای اصلح را نپسندیم، راه دیگری جز بقای ناصالحان برای ما باقی نمی‌ماند».

 مثال ۱: موضع سیاسی جامعه‌شناسان نخستین اروپایی و آمریکایی چه بود؟

۴) لیبرال - لیبرال

۳) محافظه‌کار - لیبرال

۲) لیبرال - محافظه‌کار

۱) محافظه‌کار - محافظه‌کار



پاسخ: گزینه «۳» برخلاف جامعه‌شناسان نخستین اروپایی که بیشترشان محافظه‌کار بودند، جامعه‌شناسان نخستین آمریکایی را باید با عنوان لیبرال سیاسی توصیف کرد. لیبرالیسمی که اساساً دو عنصر اعتقاد به آزادی و رفاه فردی و پذیرش دیدگاه تکاملی دربارهٔ پیشرفت اجتماعی از سوی جامعه‌شناسان وابسته به این جهت‌گیری را در بر می‌گرفت.

کلمه مثال ۲: کدام گزینه‌های ذیل در پیدایش نظریهٔ جامعه‌شناسی آمریکا نقش داشته‌اند؟

- (۱) دگرگونی‌های پس از جنگ داخلی در جامعهٔ آمریکا به ویژه صنعتی شدن و شهرگرایی، تأثیر مسیحیت به ویژه پروتستان‌تسم
- (۲) پیدایش هم‌زمان تخصص‌های دانشگاهی (از جمله جامعه‌شناسی) و نظام‌های نوین دانشگاهی در اواخر سدهٔ نوزدهم
- (۳) تأثیر نظریهٔ جامعه‌شناسی جا افتادهٔ اروپایی بر نظریهٔ جامعه‌شناسی
- (۴) همه موارد

پاسخ: گزینه «۴» نخستین جامعه‌شناسان آمریکایی هر چند از خطرات صنعتی شدن آگاه بودند، لیکن امکانات مثبتی را برای آن قائل می‌شدند. همچنین جامعه‌شناسان آمریکایی علاقه پروتستان‌ها به نجات جهان را حفظ کردند، با این تفاوت که زبان علم را جایگزین زبان دین نمودند. در اروپا نظام نوین دانشگاهی پیش از پیدایش جامعه‌شناسی کاملاً پایدار شده بود و رشتهٔ جامعه‌شناسی برای پا گرفتن در اروپا دورهٔ دشواری را پشت سر گذاشت، ولی در محیط انعطاف‌پذیر نظام نوین دانشگاهی آمریکا، رشتهٔ جامعه‌شناسی راهش را آسان‌تر باز کرد. در ضمن نظریه‌پردازان اروپایی بیشتر نظریه‌های جامعه‌شناسی را آفریده بودند و آمریکایی‌ها می‌توانستند روی همین زمینه کار کنند و تحت تأثیر اسپنسر و کنت قرار گرفتند.

کلمه مثال ۳: نامدارترین شاگرد اسپنسر چه کسی بود و چه رهیافتی را در امور اجتماعی پذیرفته بود؟

- (۱) لستر وارد - اصلاحات اجتماعی و اهمیت آن را پذیرفته بود.
- (۲) هورتن کولی - افکار مبتنی بر داروینیسم اجتماعی را پذیرفته بود.
- (۳) گراهام سامنر - افکار مبتنی بر داروینیسم اجتماعی را پذیرفته بود.
- (۴) رابرت پارک - اصلاحات اجتماعی و اهمیت آن را پذیرفته بود.

پاسخ: گزینه «۳» گراهام سامنر رهیافت بقای اصلح را در جهان اجتماعی پذیرفته بود و معتقد به پرخاشگری و رقابت‌جویی در صحنهٔ اجتماعی بود. به نظر وی آن‌هایی که در جامعه موفق می‌شوند و در صحنهٔ بقای اجتماعی پیروزی به دست می‌آورند، شایستگی این پیروزی را دارند و آدم‌های ناموفق به خاطر بی‌لیاقتی‌شان سزاوار ناکامی‌اند.

لستر وارد

وی تحت تأثیر افکار اسپنسر، تکامل اجتماعی انسان‌ها از درجه‌های پست‌تر به پایهٔ کنونی را پذیرفته بود. در حالی که ویژگی جامعه اولیه را سادگی و فقر اخلاقی می‌دانست، معتقد بود که جامعهٔ نوین پیچیده‌تر، خوشبخت‌تر و برخوردار از آزادی بیشتر است. وی یکی از وظایف جامعه‌شناسی یا جامعه‌شناسی ناب را بررسی قوانین بنیادی دگرگونی اجتماعی و ساختار اجتماعی می‌دانست.

کلمه مثال ۴: این نظر مربوط به کدام جامعه‌شناس می‌باشد؟

- «جامعه نوین و امروزی از جامعه اولیه پیچیده‌تر، اخلاقی‌تر، خوشبخت‌تر و از آزادی بیشتری برخوردار است. جوامع ابتدایی با وجود سادگی از فقر اخلاقی رنج می‌برند.»
- (۱) گراهام سامنر
 - (۲) لستر وارد
 - (۳) رابرت پارک
 - (۴) هورتن کولی

پاسخ: گزینه «۲» لستر وارد تحت تأثیر افکار اسپنسر، این فکر را پذیرفته بود که انسان‌ها از صورت‌های پست‌تر به پایه کنونی تکامل یافته‌اند.

مکتب شیکاگو

مکتب شیکاگو بین سالهای ۱۸۸۳ و ۱۸۹۳ رشد کرد. پیروان آن بی‌نظمی جامعه صنعتی در اروپا را ناشی از کم بودن زمین در شهر می‌دانند؛ بدین ترتیب الگوی روستا - شهر را برای حل مشکلات شهری ارائه می‌دهند و توجه به طبیعت را نیز در سطح وسیعی مطرح می‌کنند. در این مکتب توجه به اکولوژی یا محیط طبیعی، اهمیت ویژه‌ای دارد، به طوری که محیط انسانی در دل آن مطرح می‌شود.

این مکتب از داروینیسم اجتماعی در زمینه عامل رقابت میان شرکت‌ها، بنگاه‌های تجاری و خانواده‌ها برای دستیابی به نقاط مطلوب شهر بهره می‌برد و علم اقتصاد را فقط اصل مسلم انسان برای بهره‌گیری بیشتر و با کوشش کمتر می‌داند و برای تحقق این هدف معتقد به عدم دخالت دولت در امور اقتصادی، نفع فردی و اهمیت صنعت است و نیز صنعت را منشأ ثروت می‌داند.

مکتب شیکاگو در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی شهری مطرح است. ویلیام لوبارن جنی از بنیان‌گذاران مکتب معماری شیکاگو و نیز ارنست برجس و رابرت ازرا پارک از بنیان‌گذاران مکتب جامعه‌شناسی شیکاگو هستند. در همین زمان نظریه باغ‌شهرها بیان می‌شود و هاروارد از این مکتب بهره بسیاری می‌برد. گفتنی است پیش از قرن بیستم نگاه به شهر در حیطه علوم مختلف و اندیشمندان گوناگون از جمله مورخین، اقتصاددانان، فلاسفه، جامعه‌شناسان و جغرافی‌دانان بود، اما در قرن بیستم و به ویژه از ۱۹۱۰ تا ۱۹۷۰ نگاه به شهر و به خصوص ساخت آن در تیول معماران قرار می‌گیرد و موضع شهر بر عکس گذشته غیر سیاسی می‌شود.

ویژگی‌های مشخص مکتب شیکاگو

– ارتباط قوی با مذهب: برخی از اعضای مکتب، کشیش یا کشیش‌زاده بودند، لذا معتقد بودند که جامعه‌شناسی باید اصلاحات اولیه اجتماعی را همراه با وجهه علمی در دستور کار خود داشته باشد. آن‌ها خواستار اعمال جامعه‌شناسی علمی با هدف بهبود اجتماعی در شهر شیکاگو بودند که در معرض پیامدهای مثبت و منفی شهرگرایی و صنعتی شدن قرار گرفته بود.

جهت‌گیری‌های خردبینانه همراه با روانشناسی اجتماعی و تأکید بر اهمیت تفکر انسان‌ها و مؤثر بر عملکردشان:

📖 نکته ۲: ویلیام تامس عضو گروه جامعه‌شناسی شیکاگو به خاطر گفته روانشناختی – اجتماعی‌اش مشهور است که «اگر انسان‌ها موقعیت‌شان را واقعی تلقی می‌کنند، پس پیامدهای این موقعیت‌ها نیز واقعی‌اند».

📖 نکته ۳: تأکید مکتب شیکاگو بر جهت‌گیری‌های خردبینانه همراه با روانشناسی اجتماعی با چشم‌اندازهای فرهنگی کلان و ساختاری – اجتماعی نظریه‌پردازان اروپایی همانند مارکس، وبر و دورکیم در تضاد بود.

📖 مثال ۵: ویژگی منحصر به فرد مکتب اولیه شیکاگو چه بود؟

- (۱) نخستین کانون جامعه‌شناسی آمریکا
(۲) نظریه کنش متقابل نمادین
(۳) گرایش به شدت مذهبی
(۴) هیچ‌کدام

✅ پاسخ: گزینه «۳» این مکتب در نخستین سال‌های رشد خود گرایشی به شدت مذهبی داشت. برخی از اعضای این مکتب یا کشیش بودند یا کشیش زاده. بنیان‌گذاران این مکتب از جمله آلبیون اسمال برای جامعه‌شناسی هدفی اساساً مسیحی قائل بودند و معتقد بودند که جامعه‌شناسی نیز مانند مذهب باید به اصلاحات اجتماعی توجه داشته باشد و با تشخیص مسائل اجتماعی گام‌های مؤثری در راه بهبود اجتماعی بردارد.

📖 مثال ۶: کتاب دهقان لهستانی اثر کیست؟

- (۱) ویلیام تامس (۲) رابرت پارک (۳) هورتن کولی (۴) هربرت مید

✅ پاسخ: گزینه «۱» این کتاب را ویلیام تامس با همکاری فلوریان زانیه‌کی به نگارش درآورد. صاحب‌نظران، این اثر را نقطه عطفی در بررسی‌های جامعه‌شناختی به شمار می‌آورند، زیرا جامعه‌شناسی را از نظریه‌های انتزاعی و تحقیقات کتابخانه‌ای به بررسی‌های تجربی و میدانی سوق داد. این کتاب نخستین اثر تحقیقی و تجربی در جامعه‌شناسی آمریکا بود که ضمن بررسی اسناد دولتی، مدارک سازمانی و مواد زندگی‌نامه‌ای و انواع منابع اطلاعاتی دیگر، به بررسی از هم گسیختگی‌های اجتماعی در میان مهاجران لهستانی اختصاص داده شده بود.

رابرت پارک

پارک جامعه‌شناسی را به عنوان علم رفتار جمعی تعریف کرده است و خود همین تعریف نشان می‌دهد که او با وجود توجه به ضرورت تحلیل ساختارهای اجتماعی به بررسی فراگردهای اجتماعی سیال‌تر بیش‌تر علاقه‌مند بود. به نظر پارک، جامعه را باید محصول کنش‌های متقابل افراد ترکیب‌کننده آن دانست که در ضمن، با یک رشته سنت‌ها و هنجارهایی که در این فراگردکنش متقابل پدید می‌آیند، نظارت می‌شود.

جامعه در همه جا یک سازمان نظارت‌کننده است و کارکرد آن، سازمان دادن، یکپارچه کردن و جهت دادن به توانایی‌های افراد ترکیب‌کننده جامعه است. نظارت اجتماعی به انواع مکانیسم‌هایی مربوط است که به وسیله آن‌ها رفتار جمعی سازمان داده می‌شود و محتوا و جهت می‌گیرد. فراگرد اجتماعی مستلزم صورت‌های تنازع، کشمکش در رقابت است و کار نظارت اجتماعی آن است که به این فراگردها سامان می‌بخشد. پارک چهار فراگرد عمده اجتماعی را مطرح می‌کند: رقابت، کشمکش، توافق و هم‌رنگی.

پارک از مفهوم داروینی بافت زندگی الهام گرفته است و یک نوع سازمان زیستی مشترک میان حیوانات و گیاهان را در نظر گرفته بود و اصطلاح اجتماعی زیستی را در مورد آن به کار بسته است.



- ویژگی‌های اساسی یک اجتماع زیستی عبارتند از: ۱- جمعیتی که در یک سرزمین سازمان گرفته باشد. ۲- در خاکی که تحت اشغال خود دارد کم و بیش ریشه داشته باشد ۳- واحدهای فردی آن در یک رابطه وابستگی متقابل و حیات مشترک زندگی کنند.
- پارک معتقد بود که همتای فراگردهای شاخص رشد و تحول اجتماع‌های زیستی گیاهی و جانوری، در مورد اجتماع‌های انسانی نیز عمل می‌کنند. یک انسان حاشیه‌نشین در دو جهان زندگی می‌کند و در هر دوی آن‌ها کم و بیش بیگانه است.
- پارک هم مانند برخی از جامعه‌شناسان از مفهوم خود استفاده کرده است. وی مفهوم «خود» را از ویلیام جیمز گرفته است. مفهوم معروف انسان حاشیه‌نشین پارک، مستقیماً از نظریاتش درباره مفهوم خود به عنوان انعکاس منزلت یک شخص در داخل گروه مایه می‌گیرد.
- پارک، شخصیت برجسته مکتب شیکاگو بود که از چند جهت دارای اهمیت خاص است:
۱. وی در گروه جامعه‌شناسی شیکاگو که بر جامعه‌شناسی دهه ۱۹۳۰ آمریکا تسلط داشت، شخصیت مسلطی شده بود.
 ۲. دوره آموزشی پارک در اروپا و تحت تأثیر درس‌های زیمل به ویژه تأکیدش بر کنش و کنش متقابل، نقشی تعیین‌کننده در تحول جهت‌گیری نظری مکتب شیکاگو داشت.
 ۳. تجربه خبرنگاری پارک پیش از جامعه‌شناس شدن، حس درک اهمیت مسائل شهری و ضرورت رفتن به این میدان و گردآوری داده‌ها از طریق مشاهده را در وی تقویت کرده بود.
 ۴. پارک در راهنمایی دانشجویان فوق لیسانس و در توسعه برنامه مترادفی در تحقیقات کارشناسی نقش اساسی داشت.
 ۵. وی به همراه ارنست برجس کتاب درسی مهم و اساسی جامعه‌شناسی را با عنوان درآمدی به علم جامعه‌شناسی به نگارش درآورده است.

چارلز هورتن کولی

- مهم‌ترین مفهوم کولی، خودآیین‌سان است. منظور از خودآیین‌سان، فرایندی است که در آن فرد، قضاوت و برداشت از خود را در مواجهه با دیگران، کسب می‌کند. از نظر کولی، دیگران مبنای قضاوت ما هستند. به نظر کولی این قضاوت در سه مرحله پیش می‌آید:
- ۱- ما چگونه در ذهن دیگران ظاهر می‌شویم؟ ۲- تصور ما در ذهن دیگران چه قضاوتی ایجاد می‌کند؟ ۳- در نتیجه قضاوت دیگران، ما چه احساسی خواهیم داشت؟
- فرایند سه‌گانه فوق باعث می‌شود انسان موضوع کنش خود شود. به نظر کولی، آگاهی ما از خودمان ریشه در دیگری تعمیم یافته یا دیگری تعمیم یافته: کولی معتقد است که ما از طریق مقایسه خودمان با دیگری تعمیم یافته، قضاوت از خودمان را شکل می‌دهیم یا در صورت لزوم ترسیم می‌کنیم. وی بیش‌تر به دلیل بینش‌هایی که در زمینه جنبه‌های روانشناسی اجتماعی حیات اجتماعی ارائه داده، مطرح است.

دو مفهوم معتبر کولی

۱. خود آیین‌سان: به این معنا که انسان‌ها آگاهی کسب می‌کنند و این کسب آگاهی در کنش متقابل و مداوم اجتماعی شکل می‌گیرد.
۲. گروه نخستین: گروه نخستین در پیوند دادن کنشگر به جامعه گسترده‌تر نقش اساسی دارد. مانند گروه‌های نخستین جوانان که بیشتر گروه خانوادگی و گروه همگنان هستند. در حقیقت در میان همین گروه‌ها، افراد به عنوان یک موجود اجتماعی رشد می‌کنند، خود آیین‌سان پدیدار می‌شود و کودک خود محور می‌آموزد از این طریق به عنوان یک عضو در جامعه سهیم شود.

کلمه مثال ۷: این جمله مربوط به کیست؟

«اگر انسان‌ها موقعیت‌شان را واقعی تلقی کنند، پیامدهای این موقعیت‌ها نیز به طبع واقعی خواهند بود.»

- (۱) پارک (۲) هورتن کولی (۳) ویلیام تامس (۴) هربرت مید

- پاسخ: گزینه «۳» گرایش ویلیام تامس به جهت‌گیری خرد و روانشناختی اجتماعی و تأکید وی بر اهمیت آن چه آدم‌ها فکر می‌کنند و تأثیر آن بر عملکردشان از ویژگی‌های مشخص‌کننده محصول نظری شیکاگو - نظریه کنش متقابل نمادین شد.

کلمه مثال ۸: مفهوم خود آیین‌سان اثر کیست؟

- (۱) هورتن کولی (۲) رابرت پارک (۳) ویلیام تامس (۴) هربرت مید

- پاسخ: گزینه «۱» بزرگ‌ترین دستاورد کولی برای جامعه‌شناسی، مفهوم خود آیین‌سان می‌باشد. بدین معنا که انسان‌ها از طریق داوری‌هایی که دیگران درباره‌شان می‌کنند، نسبت به وجود خود آگاهی می‌یابند و هر برداشتی که انسان از شخصیت خود دارد، نه از کیفیات جسمانی و ذهنی شخصی او، بلکه از رهگذر کنش متقابل و مداوم اجتماعی با دیگران شکل می‌گیرد.



مدرسان شریف

فصل سوم

«کارکردگرایی ساختاری، نوکارکردگرایی و نظریه کشمکش»

کارکردگرایی ساختاری

نظریه کارکردگرایی ساختاری را می‌توان به پیروی از تامس برنارد در یک زمینه وسیع‌تر از بحث تحت مجموعه نظریه‌های توافق و کشمکش بررسی کرد. نظریه‌های توافق، ارزش‌ها و هنجارهای مشترک را برای جامعه، بنیادی می‌انگارند و بر نظم اجتماعی مبتنی بر توافقی‌های ضمنی تأکید می‌ورزند. همچنین دگرگونی اجتماعی را دارای آهنگی کند و سامان‌مند می‌دانند.

برعکس، نظریه‌های کشمکش بر چیرگی برخی از گروه‌های اجتماعی بر گروه‌های دیگر تأکید می‌ورزند و نظم اجتماعی را مبتنی بر دخل و تصرف و نظارت گروه‌های مسلط می‌انگارند و نیز دگرگونی اجتماعی را دارای آهنگی سریع و نابسامان می‌دانند و معتقدند که این دگرگونی بیش‌تر زمانی رخ می‌دهد که گروه‌های زیردست، گروه‌های مسلط را برمی‌اندازند.

ویژگی‌های جامعه در نظر کارکردگرایان ساختاری

۱. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند برای مدت طولانی بر پایه زور عملکرد داشته باشد. به نظر آبرل جامعه‌ای که تنها بر زور استوار باشد، تناقضی ذاتی دارد. جامعه با توافق اعضایش به هم پیوسته می‌شود. از دیدگاه آن‌ها جامعه‌ای که با زور به هم پیوسته شده باشد، جامعه به معنای واقعی نیست.
۲. هر جامعه‌ای باید به اندازه کافی نقش‌های تفکیک‌شده در اختیار داشته باشد و این را بداند که با چه شیوه‌ای این نقش‌ها را به مردم واگذار نماید. در اصل یکی از بنیادی‌ترین اصول این نظریه این است که هر جامعه‌ای برای زنده ماندن نیاز به قشربندی دارد، چرا که کارکردهای گوناگونی مانند تضمین علاقه‌مندی مردم به قبول مسئولیت سمت‌های بلندپایه، تضمین استواری نظام اجتماعی و ... را انجام می‌دهد.
۳. کارکردگرایان ساختاری معتقدند نه تنها نظام فرهنگی مشترکی باید در جامعه وجود داشته باشد، بلکه از نیاز به یک نظام مشترک ارزشی در سطح فردی نیز سخن می‌گویند.

۴. استدلال دیگرشان این است که جامعه به یک رشته هدف‌های مشترک و روشن نیاز دارد. هدف‌های گوناگون و جداگانه و هرج و مرج ناشی از آن، هرگونه جامعه‌ای را امکان‌ناپذیر می‌سازد. هدف‌های مشترکی چون موفقیت در زناشویی، موفقیت فرزندان، دستاورد شغلی و ... انسجام سطح بالایی را برای جامعه به ارمغان می‌آورند.
۵. هر جامعه‌ای برای بقای خود به اجتماعی کردن اعضایش نیاز دارد. مردم باید مواردی نظیر تشخیص جایگاه‌شان در نظام قشربندی، نظام ارزشی مشترک، جهت‌گیری‌های شناختی مشترک، هدف‌های پذیرفتنی، هنجارهای تعیین‌کننده وسایل مناسب برای دستیابی به این هدف‌ها و تنظیم‌های مربوط به حالت‌های عاطفی را یاد بگیرند. از نظر این نظریه‌پردازان اگر کنشگران جامعه چنین مواردی را یاد نگیرند و ملکه ذهن خود نسازند، بقای جامعه امکان‌پذیر نخواهد بود.
۶. جامعه برای تحت نظارت درآوردن صورت‌های رفتاری مخرب، به نظارت‌های کارآمدی نیاز دارد. به نظر کارکردگرایان ساختاری، آن جامعه‌ای از همه بهتر می‌گردد که نیازی به اعمال زور خارجی به کنشگران نداشته باشد، اما به هر روی در صورتی که ضرورت نظارت خارجی پیش آید، باید عوامل گوناگون نظارت اجتماعی را به کار برد.

در نظریه کارکردگرایی ساختاری، دو اصطلاح ساختاری و کارکردی را لزوماً نباید با هم به کار برد، هر چند که معمولاً این کار را انجام می‌دهند. ساختارهای یک جامعه را بدون توجه به کارکردها یا پیامدهای آن برای ساختارهای دیگر، می‌توان بررسی نمود. به همین سان، کارکردهای انواع فراگردهایی را که ممکن است ساختاری به خود نگیرند، نیز می‌توان به تنهایی بررسی کرد. با این همه توجه به دو عنصر شاخص کارکردگرایی ساختاری است.



سه نوع کارکردگرایی ساختاری بنا بر استدلال مارک آبراهامسون:

۱. کارکردگرایی فردگرایانه که بر نیازهای کنشگران و انواع ساختارهای بزرگ مانند نهادهای اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی که به عنوان پاسخ‌های کارکردی به این نیازها پدیدار می‌شوند، تأکید می‌شوند. **برانیسلاو مالینوفسکی** (انسان‌شناس) هوادار عمده این چشم‌انداز بود.
۲. کارکردگرایی فیمابینی که در آن بر روابط اجتماعی، به ویژه مکانیسم‌هایی که برای سازگاری با فشارهای موجود در این روابط به کار برده می‌شوند، تأکید می‌گردد. سرمشق این چشم‌انداز انسان‌شناس دیگر **رادکلیف براون** است.
۳. کارکردگرایی اجتماعی که بیش‌تر به ساختارهای اجتماعی و نهادهای پهن‌دامنه جامعه، روابط داخلی میان آن‌ها و نیز تأثیرهای مقیدکننده آن‌ها روی کنشگران توجه دارد. این چشم‌انداز رهیافت غالب را در میان جامعه‌شناسان هوادار کارکردگرایی ساختاری تشکیل می‌دهد.

کلمه مثال ۱: مفهوم "ساخت اجتماعی" با کدام یک از گزاره‌های زیر بیش‌تر قابل انطباق است؟

- (۱) ساخت اجتماعی مفهومی عینی است که می‌توان آن را به مجموعه روابط اجتماعی برگرداند.
 - (۲) ساخت اجتماعی هیچ ربطی به روابط اجتماعی ندارد و باید به کلی از آن جدا شود.
 - (۳) ساخت اجتماعی مجموعه روابط اجتماعی آشکار است که به صورت مدل تجلی می‌یابد.
 - (۴) روابط اجتماعی مواد اولیه‌ای است که از آن‌ها مدل‌های سازنده ساخت اجتماعی فراهم می‌شود.
- پاسخ:** گزینه «۴» هرگاه میان عناصر و اجزای یک مجموعه که کلیت آن مورد نظر است، رابطه‌ای نسبتاً ثابت و پابرجا برقرار باشد، به مفهوم ساخت می‌رسیم. از این‌رو، ساخت دارای دو وجه خواهد بود: یکی متشکل از عناصر تشکیل دهنده‌ی آن و دیگر روابط ثابتی که عناصر ساختی را به یکدیگر مرتبط می‌سازند. سه گزینه‌ی دیگر با مفهوم "ساخت اجتماعی" انطباق ندارد.

کلمه مثال ۲: کدام یک از گزینه‌های زیر با دیدگاه کارکردگرایان درباره انسجام اجتماعی در انطباق است؟

- (۱) انسجام جامعه به گونه‌ای غیررسمی به وسیله هنجارها، ارزش‌ها، و اخلاقیات مشترک حاصل می‌گردد.
 - (۲) انسجام اجتماعی نتیجه‌ی کنش متقابل هنجارها، ارزش‌ها و قدرت سران جامعه است.
 - (۳) انسجام اجتماعی نتیجه‌ی اعمال قدرت نظام اجتماعی و سران جامعه است.
 - (۴) انسجام اجتماعی نتیجه‌ی فشاری است که از سوی سران جامعه و بر اساس ارزش‌های عمومی بر جامعه وارد می‌آید.
- پاسخ:** گزینه «۱» کارکردگرایان معتقدند که برای انسجام اجتماعی نه تنها باید نظام فرهنگی مشترکی در جامعه وجود داشته باشد، بلکه از نیاز به نظام مشترک ارزشی در سطوح جامعه نیز سخن می‌گویند. همچنین وجود هنجارها و اخلاقیات مشترک، از دیگر مواردی است که موجب انسجام اجتماعی می‌گردد. سه گزینه‌ی دیگر با این دیدگاه انطباق ندارند.

کلمه مثال ۳: یکی از تفاوت‌های موجود میان ساخت‌گرایان انگلیسی مثل رادکلیف براون و فرانسوی مثل دورکیم را در کدام گزینه می‌توان یافت؟

- (۱) ساخت‌گرایان انگلیسی به واقعیت انضمامی (نمود) بیش از جوهر واقعیت (بود) توجه داشتند.
 - (۲) ساخت‌گرایان فرانسوی کوششی در جهت دستیابی به نمود را بیش‌تر مورد توجه قرار می‌دادند.
 - (۳) ساخت‌گرایان انگلیسی بر دستیابی به جوهر واقعیت از طریق تحقیقات تجربی تأکید داشتند.
 - (۴) ساخت‌گرایان فرانسوی میان واقعیت انضمامی و جوهر واقعیت تمایزی قائل نبودند و به شناخت کل پدیده تأکید داشتند.
- پاسخ:** گزینه «۱» ساخت‌گرایان انگلیسی مثل رادکلیف براون به واقعیت انضمامی (نمود) بیش از جوهر واقعیت (بود) که مورد نظر ساخت‌گرای فرانسوی امیل دورکیم بود، توجه داشته‌اند.

ریشه‌های تاریخی

کارکردگرایی ساختاری که به باور بسیاری بر نظریه جامعه‌شناسی مسلط است و بی‌گمان تنها و مهم‌ترین نظریه در علوم اجتماعی در سده کنونی است، بیش از همه مورد تأکید سه جامعه‌شناس کلاسیک (اسپینسر، اگوست کنت و دورکیم) قرار گرفت.



مدرسان شریف

فصل چهارم

«انواع نظریه‌های جامعه‌شناسی نومارکسیستی»

در این فصل به گونه‌هایی از نظریه جامعه‌شناسی می‌پردازیم که منعکس کننده افکار مارکس هستند. از آن جا که نظریه مارکس جنبه دایره‌المعارفی دارد، نظریه پردازان مدعی‌اند که با رهنمودهای اصیل مارکس کار می‌کنند، هر چند که هر کدام مدعی پیروی از نظریه مارکس هستند، اما اختلاف‌های متعددی میان آن‌ها وجود دارد.

جبرگرایی اقتصادی

هرچند مارکس به عنوان جبرگرایی اقتصادی سخن می‌گوید، اما به عنوان یک دیالکتیسین و تحت اندیشه دیالکتیک (روابط و تأثیر متقابل و دائمی میان بخش‌های گوناگون جامعه) اقتصاد سیاسی را تعیین کننده همه بخش‌های جامعه نظیر سیاست، دین، نظام‌های فکری و ... می‌داند، زیرا این عوامل هم‌چنان که خود تحت تأثیر اقتصادند، بر عوامل اقتصادی نیز اثر گذارند. اوج جبرگرایی اقتصادی در دومین دوره انترناسیونال کمونیستی میان سال‌های ۱۸۸۹ و ۱۹۱۴، به عنوان تفسیر نظریه مارکسیستی است که اوج سرمایه‌داری بازار اولیه می‌باشد. مارکسیست‌های جبرگرایی اقتصادی بر این باور بودند که یک تحلیل‌گر باید ساختارهای سرمایه‌داری، به ویژه ساختارهای اقتصادی را بررسی کند و کشف فراگردهای موجود در این ساختارها که سقوط سرمایه‌داری را سبب می‌شوند، بر عهده جبرگرایی اقتصادی است. کائوتسکی درباره سقوط گریزناپذیر سرمایه‌داری معتقد است: این گریزناپذیر است که کارگران ساعت کمتر و دستمزد بیش‌تر را هدفشان قرار می‌دهند و با سازمان‌دهی خود با طبقه سرمایه‌داری و دولت می‌جنگند. فتح قدرت سیاسی و سرنوشتی فرمانروایی سرمایه‌داری در برنامه کاری‌شان می‌باشد. سوسیالیسم گریزناپذیر است، زیرا نبرد طبقاتی و پیروزی پرولتاریا اجتناب‌ناپذیر است.

کج مثال ۱: کدام گزینه صحیح است؟

- ۱) بیش‌تر مارکسیست‌های سنتی، جبرگرایی اقتصادی بودند و همه عوامل اجتماعی را تحت الشعاع عامل اقتصاد و تقلیل‌پذیر به اقتصاد می‌دانستند.
- ۲) مارکسیست‌های جبرگرایی اقتصادی بر این باور بودند که یک تحلیل‌گر باید ساختارهای سرمایه‌داری به ویژه ساختارهای اقتصادی را بررسی کند.
- ۳) مارکسیست‌های سنتی معتقدند که کشف فراگردهای موجود در ساختارهای اقتصادی که سقوط سرمایه‌داری را سبب می‌شوند، بر عهده جبرگرایی اقتصادی است.
- ۴) همه موارد

پاسخ: گزینه «۴» اکثر مارکسیست‌های سنتی به پیروی از مارکس تحت عنوان جبرگرایی اقتصادی شناخته می‌شوند و تحت اندیشه دیالکتیک (روابط و تأثیر متقابل دائمی میان بخش‌های گوناگون جامعه) اقتصاد سیاسی را تعیین کننده همه بخش‌های جامعه نظیر سیاست، دین، نظام‌های فکری و ... می‌دانند، زیرا این عوامل هم‌چنان که خود تحت تأثیر اقتصادند، بر عامل اقتصادی نیز اثر گذارند.

انتقادهای وارد بر جبرگرایی اقتصادی:

- ۱- گریزناپذیری سوسیالیسم و پیروزی پرولتاریا بر طبقه سرمایه‌داری در بستر ساختارهای سرمایه‌داری با محتوای دیالکتیکی نظریه مارکسیستی متفاوت است. در حقیقت با بی‌اهمیت جلوه دادن اندیشه و کنش فردی، دیالکتیک را نادیده گرفته است.

۲- برای جبرگرایان اقتصادی، ساختارهای اقتصادی سرمایه‌داری به عنوان تعیین‌کننده اندیشه و کنش فردی، منجر به سکوت‌گرایی سیاسی می‌شود که با تفسیر مارکس سازگاری ندارد، چون مارکس علاقه‌مند به تلفیق نظریه با عمل است که برای کنش اهمیت خاصی قائل است.

مارکسیسم هگلی

تعدادی از مارکسیست‌ها پس از سقوط جبرگرایی اقتصادی با پرداختن به ریشه‌های هگلی نظریه مارکس و ارائه یک جهت‌گیری ذهنی، سعی در تکمیل توانایی مارکسیست‌های نخستین در سطح مادی و عینی نمودند. آن‌ها درصدد برقراری ارتباط دیالکتیکی میان جنبه‌های ذهنی و عینی زندگی اجتماعی برآمدند. به عبارت دیگر اهمیت آن‌ها در این است که کوشش‌هایی را در جهت تلفیق گرایش‌های ذهنی با تعلق‌های مارکسیستی سنتی به ساختارهای مادی و عینی، انجام داده‌اند.

گئورگ لوکاخ

کارهای ابتدایی مارکس (دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی) که تحت تأثیر ذهن‌گرایی هگلی بود، برای اکثر اندیشمندان مارکسیست ناشناخته بود. در دهه ۱۹۲۰ لوکاخ با نگارش اثر فوق‌العاده «تاریخ و آگاهی طبقاتی» بر جنبه ذهنی نظریه مارکس تأکید ورزید. وی مهم‌ترین شخصیت مارکسیسم غربی یا هگلی است.

دو خدمت عمده لوکاخ به نظریه مارکسیستی: چیزوارگی و آگاهی طبقاتی


برای تبیین مفهوم چیزوارگی لازم است ابتدا مفهوم مارکس از طلسم‌انگاری کالاها ارائه شود که پایه مفهوم چیزوارگی لوکاخ بود. لوکاخ با مفهوم مارکس از کالا (مسئله اصلی و ساختاری جامعه سرمایه‌داری) کارش را آغاز می‌کند. یک کالا در اصل یک نوع رابطه میان مردمی است که آن را به عنوان یک چیز باور می‌کنند و در نتیجه کالا صورتی عینی به خود می‌گیرد. انسان‌ها در جامعه سرمایه‌داری در کنش متقابل با طبیعت، محصولات یا کالاهایی را مانند نان، اتومبیل و ... تولید می‌کنند و به آن‌ها ارزش می‌بخشند. به نظر آن‌ها ارزش کالا در بازاری که مستقل از کنشگران است، تعیین می‌شود. طلسم‌انگاری کالاها فراگردی است که طی آن کنشگران در جامعه سرمایه‌داری برای کالاها و بازارشان وجود عینی مستقل قائل می‌شوند.

چیزوارگی

لوکاخ این فراگرد را چنین توصیف می‌کند: انسان در جامعه سرمایه‌داری با واقعیتی که خودش ساخته است، روبه‌رو می‌شود. این واقعیت برای او مانند پدیده‌ای طبیعی به نظر می‌رسد که از خودش بیگانه است. او خودش را بازپچه قوانین طبیعت می‌انگارد. فعالیتش محدود به منافع شخصی و خود خواهانه- هاش می‌شود. حتی در حین انجام یک چنین کنشی، شناخته عینی رویداد به شمار می‌رود و نه شناسای آن. پایه این کار مفهوم طلسم‌انگاری مارکس از کالا بود، فرایندی که طی آن کنشگران در جامعه سرمایه‌داری برای کالاها و بازارشان وجود عینی مستقلی قائل می‌شوند.

تفاوت میان طلسم‌انگاری کالاها و چیزوارگی:


تفاوت در میزان گستردگی دو مفهوم است، در حالی که طلسم‌انگاری کالاها محدود به نهاد اقتصادی است، اما لوکاخ مفهوم چیزوارگی را به سراسر جامعه - دولت، قوانین و بخش اقتصادی گسترش می‌دهد. مردم باور کرده‌اند که ساختارهای اجتماعی، حیاتی برای خودشان دارند و در نتیجه به این ساختارها خصلت عینی پیدا کرده‌اند.

 نکته ۱: لوکاخ به دلیل استخراج مفهوم چیزوارگی از نظریه مارکسیستی، آن را محدود به سرمایه‌داری می‌دانست ولی وبر و زیمل آن را سرنوشت‌گریزناپذیر بشریت می‌دانستند.

آگاهی طبقاتی

بعضی از افراد دارای نظام‌های اعتقادی مشترک و گروهی هستند که به واسطه آن جایگاه طبقاتی همانندی را در جامعه و نظام تولیدی اشغال می‌کنند.

این مفهوم در نظام سرمایه‌داری، مستلزم حالت پیشین آگاهی کاذب است، بدین معنا که طبقات در جامعه سرمایه‌داری معمولاً درک درستی از منافع طبقاتی‌شان ندارند. کاذب بودن یعنی توهمی که در ذرات این موقعیت نهفته است و به هیچ روی خود خواسته نیست.

 نکته ۲: دستیابی به آگاهی طبقاتی راستین ویژه جوامع سرمایه‌داری است.



در کار لوکاج، میان جایگاه عینی اقتصادی، آگاهی طبقاتی و «اندیشه‌های واقعی و روان‌شناختی انسان‌ها درباره زندگی‌هایشان» پیوند آشکاری وجود دارد. در جوامع ما قبل سرمایه‌داری دو عامل از رشد آگاهی طبقاتی جلوگیری می‌کنند:

۱. تأثیرگذاری دولت بر قشرهای اجتماعی مستقل از اقتصاد
۲. گرایش به پوشاندن آگاهی طبقاتی (اقتصادی) توسط آگاهی منزلتی (حیثیت) در رویارویی بورژوازی و پرولتاریا، طبقه بورژوا همه سلاح‌های سازمانی و فکری را در اختیار دارد، در حالی که پرولتاریا حداقل در آغاز راه، توانایی درک مسیر حرکت جامعه را ندارد. تغییر شکل پرولتاریا از حالت وجودی «طبقه‌ای در خود» یعنی موجود آفریده ساختار اقتصادی به حالت «طبقه‌ای برای خود»، یعنی طبقه‌ای که به جایگاه و رسالت خود آگاهی دارد، نبرد طبقاتی را به سمت بالا سوق می‌دهد. رسیدن نبرد به چنین نقطه‌ای باعث پیروزی پرولتاریا و سقوط نظام سرمایه‌داری می‌شود. لوکاج به رابطه دیالکتیکی میان ساختارهای (بیشتر اقتصادی) سرمایه‌داری، نظام‌های فکری (به ویژه آگاهی طبقاتی)، اندیشه فردی و سرانجام، کنش فردی، توجه داشت.

آتونبو گرامشی

توده‌ها برای عمل به تحقق یک انقلاب اجتماعی، باید از موقعیت و ماهیت نظامی که در آن زندگی می‌کنند، آگاهی داشته باشند. گرامشی غیر از اهمیت عوامل ساختاری و به ویژه عوامل اقتصادی، نیاز توده‌ها به یک ایدئولوژی انقلابی را ضروری می‌داند. وی معتقد بود توده‌ها به طور خودسر نمی‌توانند کار کنند. روشنفکران افکار را به توده‌ها منتقل و از طریق آن‌ها افکار را عملی می‌کنند. توده‌ها با ایمان خود، افکار نخبگان را عملی می‌سازند. کنش‌هایی که توسط توده‌ها ایجاد می‌شود می‌تواند منجر به انقلاب اجتماعی شود. یکی از اثرهای گرامشی در رابطه با این موضوع مقاله «انقلاب علیه سرمایه» می‌باشد.

نکته ۳: گرامشی مانند لوکاج به افکار جمعی تأکید دارد تا ساختارهای اجتماعی مانند اقتصاد، ضمن آن که هر دو در چارچوب نظریه مارکسیستی سنتی عمل کردند.

کج مثال ۲: اثر اندیشمند تاریخ و آگاهی طبقاتی اثر کیست؟

- (۱) مارکس (۲) گرامشی (۳) لوکاج (۴) مارکوزه

پاسخ: گزینه «۳» کارهای ابتدایی مارکس (دست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی) که تحت تأثیر ذهن‌گرایی هگلی بود، برای اکثر اندیشمندان مارکسیست ناشناخته بود. لوکاج با نگارش این اثر بر جنبه ذهنی مارکس تأکید ورزید.

کج مثال ۳: گستردگی کدام یک از مفاهیم ذیل بیش تر است؟

- (۱) طلسم‌انگاری کالاها (۲) چیزوارگی (۳) تفاوتی نمی‌کند (۴) قابل مقایسه نیستند.

پاسخ: گزینه «۲» طلسم‌انگاری کالاها محدود به نهاد اقتصادی است، اما مفهوم چیزوارگی به سراسر جامعه - دولت، قوانین و بخش‌های اقتصادی گسترش می‌یابد.

کج مثال ۴: مفهوم آگاهی طبقاتی اثر کیست؟

- (۱) گرامشی (۲) لوکاج (۳) مارکس (۴) مارکوزه

پاسخ: گزینه «۳» آگاهی طبقاتی به نظام‌هایی اعتقادی و مشترک کسانی اطلاق می‌شود که جایگاه طبقاتی همانندی را در جامعه اشغال می‌کنند. آگاهی طبقاتی نه مجموعه‌ای از آگاهی‌های طبقاتی فردی و نه میانگین آن‌هاست، بلکه خصلت گروهی از آدم‌هایی است که جایگاه همانندی را در نظام تولیدی اشغال می‌کنند.

کج مثال ۵: کدام نظریه‌پرداز درباره خودآگاهی روشنفکران و عمل انقلابی توده‌ها در تحولات اجتماعی نقش قائل است؟

- (۱) مارکس (۲) لوکاج (۳) گرامشی (۴) پارتو

پاسخ: گزینه «۳» به نظر گرامشی توده‌ها بدون کمک روشنفکران انقلابی که از دانش و آگاهی لازم برای درک موقعیت اجتماعی برخوردارند، نمی‌توانند به علل اجتماعی تعیین‌کننده‌ای دست زنند. توده‌ها بر خلاف روشنفکران از خودآگاهی و جهت‌گیری فکری برخوردار نیستند و تنها بعد از کسب خودآگاهی و پذیرش افکار از سوی نخبگان روشنفکر می‌توانند این افکار را با ایمان و عمل انقلابی خود پیاده کنند. به عبارت دیگر گرامشی با یک مفهوم نخبه‌گرایانه عمل می‌کرد.



مدرسان شریف

فصل پنجم

«نظریه‌ی کنش متقابل نمادین»

نظریه کنش متقابل نمادین یکی از نظریه‌های عمده‌ی جامعه‌شناختی می‌باشد که نظریه‌پردازانی همچون جورج هربرت مید، چارلز هورتون کولی و دبلیو تامس آن را ساخته و پرداخته نمودند. با وجود این، مباحث اساسی کنش متقابل نمادین را باید در آرا و نظریات جرج هربرت مید جامعه‌شناس و فیلسوف قرن نوزدهم و هربرت بلومر جامعه‌شناس معاصر جستجو کرد که هر دو آمریکایی هستند. استخوان‌بندی اصلی شکل جدید این مکتب بر آرای این دو تن استوار شده است.

بر اساس اصول این دیدگاه، انسان به عنوان موجودی متفکر قادر است از طریق نمادها واقعیت اجتماعی را خلق کند، نمادها محصولات ذهنی کنشگران محسوب می‌شوند. واقعیت از پیش موجود نیست، بلکه طی فراگرد کنش متقابل افراد با یکدیگر ساخته می‌شود. کنش اجتماعی را وبر و کنش متقابل الگودار را زیمل مطرح کرده است. کنش متقابل اجتماعی از مفاهیم مید و کنش متقابل نمادین متعلق به بلومر می‌باشد. البته بلومر کنش مشترک را مطرح کرده و واحد تحلیل خود را کنش مشترک قرار داده است.


مفروضات: هربرت بلومر موجزترین صورت‌بندی ممکن را از مفروضات کنش ارائه داده است:


۱- انسان‌ها بر مبنای معناهایی که چیزها برای آن‌ها دارند، روی آن عمل می‌کنند. ۲- این معانی محصول کنش متقابل اجتماعی بشری‌اند. ۳- در جریان یک فرایند تفسیری که هر فرد در برخورد با نشانه‌ها به کار می‌گیرد، این معانی جرح و تعدیل و کنترل می‌شوند. این سه فرض تقریباً بر سه بخش کتاب مید، ذهن، خود و جامعه انطباق دارند.

مبانی و اصول نظریه‌ی کنش متقابل:

- ۱- به جای متمرکز شدن بر این که چگونه ساخت اجتماعی یا موقعیت اجتماعی علل رفتار افراد (یا رفتار خود) می‌باشند، کنش متقابل نمادین بر طبیعت کنش متقابل اجتماعی دینامیکی که در میان افراد اتفاق می‌افتد، متمرکز است. واحد مطالعه در این نظریه کنش متقابل است، تصور فعال و مؤثر از انسان را ارائه می‌دهد. در این کنش متقابل، جوامع ساخته می‌شوند و افراد نیز متحول می‌گردند.
- ۲- کنش متقابل یعنی این که افراد در ارتباط با یکدیگر عمل می‌کنند و موجب ساختن عمل یکدیگر می‌گردند. کنش متقابل به منزله‌ی اعمال هر فرد در گذشت زمان با یکدیگر در موقعیت‌های خاص است. کنش متقابل صرفاً به منزله‌ی تأثیرپذیری از دیگران نیست، بلکه تأثیر و تأثر متقابل در جریان زمان و موقعیت‌های گوناگون است. در این صورت یک عمل متحول در حال تغییر، مطرح است نه عمل ساده‌ای که در شرایط محیطی خاص تحقق پذیرد.
- ۳- عمل انسان صرفاً به واسطه‌ی کنش متقابل ایجاد نمی‌شود، بلکه از کنش متقابل بین افراد نتیجه می‌شود. کنش افراد ناشی از آن تفکر فرد و تعریف او از موقعیت است. در این صورت تعریف موقعیت در شکل‌دهی کنش متقابل تعیین‌کننده می‌باشد.
- ۴- کنش متقابل از نظر این دیدگاه، متأثر از زمان حال به جای گذشته است. کنش متقابل از آن چه در زمان حال تعریف شده متأثر نیست. در این دیدگاه، توجه به تاریخ به معنای ملاحظه عمل در جریان تحولات گذشته مورد نظر نمی‌باشد.
- ۵- نظریه‌ی کنش متقابل مبتنی بر پیش فرض دیگری است که کنش‌گر را مختار در انجام عمل می‌داند. کنشگر در انتخاب شیوه‌ی عمل آزاد می‌باشد، در این صورت عمل او غیر قابل پیش‌بینی است.
- ۶- نظریه کنش متقابل بر کنش متقابل به جای شخصیت یا ساخت اجتماعی تأکید می‌کند.
- ۷- نظریه‌ی کنش متقابل بر تعریف تکیه می‌کند.

- ۸- نظریه‌ی کنش متقابل بر وضع کنونی به جای گذشته‌ی ساخت اجتماعی تأکید می‌کند.
- ۹- نظریه‌ی کنش متقابل بر انسان فعال در ساخت اجتماعی تأکید می‌کند.
- ۱۰- این نظریه متکی بر بعضی از اصول پراگماتیسم است. پراگماتیسم (عمل‌گرایی، اصالت عمل) بر اساس قابل استفاده بودن یا نبودن دانش درباره‌ی حقیقت اعتبار آن قضاوت می‌کند. بنابراین انسان باید از طریق آنچه در دنیای واقعی انجام می‌دهد، درک شود. این اصل متأثر از دیدگاه پراگماتیسمی جان دیویی و مید، وارد نظریه‌ی کنش متقابل شده است.
- ۱۱- انسان بخشی از طبیعت است و تغییرات موجود در طبیعت درباره‌ی انسان نیز صدق می‌کند. این دیدگاه ناشی از تأثیر اثر کارهای داروین بر اندیشه‌ی مید می‌باشد.
- ۱۲- بشریت در این دیدگاه آفریده می‌شود. بر خلاف برداشت‌هایی که می‌گویند انسان تحت تأثیر جامعه، طبیعت و تاریخ شکل داده می‌شود، انسان ساخته‌ی جامعه، روابط و نهادهاست. در این صورت انسان در جریان کنش متقابل ساخته می‌شود.
- ۱۳- انسان پاسخ‌دهنده و یا ساخته شده بر اثر پاسخ‌های جاری جامعه و دنیا نیست، بلکه انسان در این دیدگاه درک و سپس تفسیر می‌کند و در نهایت در این مسیر ساخته می‌شود.
- ۱۴- جامعه عبارت از کنش متقابل بین افراد در حال ارتباط، در مسیر توسعه یک تعمیم و در حال مشارکت در یک معنی و نظر است. فرد بدون مشارکت و درگیری در جامعه نمی‌تواند کنش‌گر تلقی گردد.
- ۱۵- انسان‌ها به سوی اشیا و چیزها بر اساس معانی که برایشان دارند، جهت‌گیری می‌کنند.
- ۱۶- این معانی تولیدکننده‌ی کنش متقابل در جامعه‌ی انسانی‌اند.

 نکته ۱: دو ریشه فکری مهم کار هربرت مید در فلسفه‌ی عمل‌گرایی و رفتارگرایی روانشناختی است.

 مثال ۱: از دیدگاه مکتب کنش متقابل نمادین سازمان اجتماعی با کدام ویژگی زیر شناخته می‌شود؟

۱) سازمان را با ساخت و فرهنگ می‌توان منطبق دانست.

۲) سازمان و تغییرات آن با ارجاع به پایگاه اجتماعی و طبقه قابل درک است.

۳) سازمان و تغییرات آن محصول واحدهای عمل‌کننده است.

۴) سازمان اجتماعی تعیین‌کننده و چارچوب کنش اجتماعی است.


پاسخ: گزینه «۳» طبق دیدگاه کنش متقابل نمادین: ۱- سازمان اجتماعی در جامعه انسانی چارچوبی است که کنش اجتماعی درون آن رخ می‌دهد، ولی این چارچوب تعیین‌کننده آن رفتار نیست. ۲- برعکس، سازمان و تغییراتی که در آن صورت می‌گیرد محصول فعالیت‌های عمل‌کننده است و نه چیز دیگر.

جنبه‌های مختلف و مؤثر عمل‌گرایی

برخی از جنبه‌های اصلی و پر رنگ عمل‌گرایی به شرح زیر است:

- ۱) به نظر عمل‌گرایان، حقیقت یا واقعیت به گونه‌ی آماده‌ای در جهان واقعی وجود ندارد. واقعیت ضمن عملکردها در جهان به گونه‌ی فعالانه‌ای ساخته و پرداخته می‌شود.
- ۲) انسان‌ها دانش خود از جهان را بر چیزی استوار می‌کنند که سودمندی آن برای ایشان ثابت شده باشد و بر همین اساس دانش‌شان را به یاد می‌آورند. هرگاه هم این دانش اهمیت و کارآیی خود را از دست بدهد، دستخوش دگرگونی می‌شود.
- ۳) مردم شناخته‌های اجتماعی و فیزیکی جهان را بر حسب اهمیت و فایده‌ای که برای آن‌ها قائل هستند، تعریف می‌کنند.
- ۴) برای شناسایی کنشگران باید شناختن آن‌ها بر آن چیزی قرار دهیم که آن‌ها به طور عملی انجام می‌دهند.
- سه نکته تعیین‌کننده برای نظریه‌ی کنش متقابل نمادین:

۱) تأکید بر کنش متقابل میان کنشگر و جهان (۲) در نظر گرفتن کنشگر و جهان به عنوان فراگردهای پویا و نه ساختارهای ایستا (۳) قائل شدن توانایی تفسیر جهان اجتماعی از سوی کنشگر

 نکته ۲: مطلب ۳ فوق‌الذکر در آثار عمل‌گرایانه و فلسفی جهان دیویی، بیش از همه نمایان است.



کج مثال ۲: فلسفه عمل‌گرایی و رفتارگرایی روانشناختی در اندیشه کدام یک از نظریه‌پردازان ذیل می‌باشد؟

- (۱) هورتون کولی (۲) دبلیو تامس (۳) هربرت مید (۴) بلومر

پاسخ: گزینه «۳» مید معتقد بود حقیقت به گونه‌ی آماده‌ی در جهان واقعی وجود ندارد و عملکرد ما در جهان به گونه‌ی فعالانه‌ی ساخته و پرداخته می‌شود. ضمن آن که انسان‌ها دانش خود را بر چیزی استوار می‌کنند که سودمندی آن برای ایشان ثابت شده باشد و شناخته‌های اجتماعی و فیزیکی جهان را برحسب اهمیت و فایده‌ای که برای آن قائل هستند، تعریف می‌کنند.

بررسی دیدگاه چارلز هورتون کولی:

کولی در کتاب «طبیعت انسانی و نظم اجتماعی» می‌نویسد: «یک انسان مجزا و منفرد چیزی نیست جز نوعی تجربه‌ی انتزاعی ناشناخته، به همین ترتیب جامعه نیز اگر مجزا از افراد آن در نظر گرفته شود، یک تجربه انتزاعی ناشناخته است.»

ذهن از نظر کولی: از نظر کولی ذهن پدیده اجتماعی است، در پویای اجتماعی تکوین می‌یابد. طی این پویای ذهن همراه با رشد تجربیات افراد غنی‌تر می‌شود و توسعه می‌یابد. بدین ترتیب وی ذهن را چیزی بیش از سیستم‌های کارکردی سیستم اعصاب می‌داند. از نظر کولی ذهن صرفاً پدیده‌ای زیستی و اندامی نیست، بلکه پدیده‌ای است که در روند تجربیات اجتماعی افراد شکل پذیرفته، توسعه می‌یابد و غنی‌تر می‌شود. ذهن مخزنی است از صورت‌ها و تجربیات زندگی که توسط نیروی فکر و آگاهی، به شکلی طبقه‌بندی شده است که قادر به کنترل تحریکات و اعمال بشری است. می‌توان این «مخزن انباشته با اشکال عجیب زندگی» را با نظریه فروید درباره‌ی لایه ناخودآگاه (Id) مقایسه نمود. در واقع هر دوی آن‌ها ناآگاه و مبهم‌اند. اما آن چه به نظر کولی این مخزن تاریک و پر ابهام را روشنایی می‌بخشد، قدرت تفکر و آگاهی است.

خود از دیدگاه کولی: خود از نظر کولی سیمای درونی شخصیت و مرکز و کانون ذهن است، دارای دو وضعیت است:

- ۱- **وضع ذهنی (خود)، من فاعلی تشکیل دهنده‌ی آن است.** ۲- **وضع عینی (خود) یا من برتر یا من مفعولی که جنبه‌ی اجتماعی خود است.** خود ذهنی، عکس‌العمل آگاهانه تحریک است و آگاهی هر شخص را متجلی می‌کند. خود ذهن بشر بخشی از خود است که در تلاش یافتن عکس‌العمل (خودآینه‌ای) خویش در پاسخ‌های دیگر مردم است، در حالی که خود عینی کاملاً جنبه اجتماعی دارد و وابسته به اجبار اجتماعی است:
- یک (خودآینه‌ای) که متکی بر سه عنصر اصلی است: ۱- تصور حضور ما برای سایر اشخاص ۲- تصور قضاوت آن‌ها از حضور ما ۳- برخی اقسام (خود - احساسی) نظیر غرور، فخر یا خرسندی.

در واقع به نظر کولی هر انسانی در ذهن دیگری حضور دارد و همین حضور سبب می‌شود که هر فرد اجتماعی خویشتن را درک یا احساس کند و رفتار خود را بر اساس همین حضور در ذهن دیگران تعیین کند و جهت دهد و یا انعکاسی یا آینه‌ای است که دیگران در آن منعکس‌اند.

فرد و نهاد از دیدگاه کولی: کولی می‌گوید یک شخص تنها با تربیت شدن و جذب کردن بخشی از نهاد در خودش به یک نهاد وارد می‌شود. به عنوان مثال، کولی از بخش قانونی و حقوقی یک وکیل و بخش تجاری یک بازرگان یاد می‌کند.

کج مثال ۳: اعتقاد «چارلز هورتون کولی» در مورد اجتماعی شدن انسان‌ها چیست؟

- (۱) اجتماعی شدن انسان‌ها یک تغییر روانشناسی و زیستی است.
- (۲) طبیعت اجتماعی انسان بر اثر ارتباط و تماس مستمر با دیگران به وجود می‌آید.
- (۳) اجتماعی شدن انسان از طریق مصاحبه چهره به چهره انجام می‌شود.
- (۴) اجتماعی شدن انسان بیش‌تر در جوانی و میانسالی اتفاق می‌افتد و نه در کودکی و نوجوانی.

پاسخ: گزینه «۲» به نظر کولی هر انسانی در ذهن دیگری حضور دارد و همین درک حضور سبب می‌شود که هر فرد اجتماعی، خویشتن را ادراک یا احساس کند. به نظر او خود ذهنی بخشی از خود است که در تلاش یافتن عکس‌العمل "خودآینه‌ای" خویش در پاسخ‌های دیگر مردم است، در حالی که خود عینی کاملاً جنبه اجتماعی دارد و وابسته به اجبار اجتماعی و قوانین اخلاقی و انتظارات دیگران است. بنابراین طبیعت اجتماعی انسان بر اثر ارتباط و تماس مستمر دیگران به وجود می‌آید.



مدرسان شریف

فصل ششم

«جامعه‌شناسی پدیدارشناسی و روش‌شناسی مردم‌نگارانه در جامعه‌شناسی»

عناصر تشکیل دهنده‌ی انگاره‌ی تعریف اجتماعی (ریتزر)، گونه‌ای از جامعه‌شناختی خلاق (مونیکا موریس)، جامعه‌شناسی‌های زندگی روزانه (جک داگلاس و اندرو وایگرت) و گونه‌های تفسیرگرایی اجتماعی (ریچارد هیلبرت)، مضامین و تفاسیری هستند که جامعه‌شناسان مختلف، آن‌ها را درباره‌ی دو نظریه‌ی جامعه‌شناسی پدیدارشناختی و روش‌شناسی مردم‌نگارانه به کار می‌برند.

ریشه‌های فکری نظریه‌پردازان پدیدارشناختی و همچنین روش‌شناسی مردم‌نگارانه در کار فلسفی ادموند هوسرل می‌باشد. آلفرد شووتس با الهام از فلسفه‌ی هوسرل، مبانی ایجاد دو نظریه را پدید آورد.

نکته ۱: جامعه‌شناسی پدیدارشناختی به طور مستقیم در ارتباط با کار آلفرد شووتس می‌باشد، اما تأثیر افکار هوسرل بر روش‌شناسی مردم‌نگارانه غیرمستقیم است، چرا که هارولد گارفینکل، بنیان‌گذار روش‌شناسی مردم‌نگارانه، با آموزش گرفتن از آلفرد شووتس، مبانی عمده‌ی این نظریه می‌باشد.

شباهت‌های جامعه‌شناسی پدیدارشناختی و روش‌شناسی مردم‌نگارانه:

- ۱) هر دو نظریه بر تعاریف اجتماعی، یعنی نحوه تعریف کنشگران از موقعیت‌های اجتماعی و عملکرد آن‌ها بر پایه این تعاریف تأکید می‌ورزند.
- ۲) هر دو نظریه به دلیل در نظر گرفتن کنشگران، نه به عنوان پذیرندگان منفعل، بلکه به منزله‌ی فعالان صحنه اجتماعی، جزء جامعه‌شناسی‌های خلاق به شمار می‌روند.
- ۳) تأکید خردبینانه به اندیشه‌ها و کنش‌های بسیار سطحی، آن‌ها را در حوزه‌ی جامعه‌شناسی زندگی روزانه قرار می‌دهد.

تفاوت‌های دو نظریه:

- ۱) روش‌شناسی مردم‌نگارانه ترکیبی از پدیدارشناسی و عناصر جامعه‌شناختی است، لذا قلمرو بررسی مستقل و منحصر به فردی ایجاد نموده است.
- ۲) عدم تعادل دو نظریه با وجود میراث فکری مشترک‌شان، چرا که پدیدارشناسی به عنوان مبین ابزارها، روش‌ها و مسائل روش‌شناسی مردم‌نگارانه، تمایز میان میراث و محتوای فکری این نظریه را کم‌رنگ می‌سازد.
- ۳) هر چند روش‌شناسی مردم‌نگارانه تحت نفوذ پدیدارشناسی فلسفی و جامعه‌شناختی است، اما شکل‌گیری این نظریه تحت تأثیر زبان‌شناسی، انسان‌شناسی و حتی جریان اصلی جامعه‌شناسی می‌باشد. در حقیقت روش‌شناسی مردم‌نگارانه با ترکیب پدیدارشناسی و عناصر فوق (زبان‌شناسی، انسان‌شناسی و جریان اصلی جامعه‌شناسی) در پی ایجاد یک جهت‌گیری نظری است که تقلیل‌پذیر به پدیدارشناسی نباشد.
- ۴) یکی از تفاوت‌های اساسی میان این دو نظریه، در زمینه‌ی روش‌شناختی است. بیش‌تر نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی پدیدارشناختی با تأکید بر مبانی نظری و فلسفی، به نگارش نوشته‌های مفهومی و انسجام تجارب فکری می‌پردازند، اما روش‌شناسی مردم‌نگارانه خصلت تجربی دارد و ارائه کارهای تجربی‌اش مانند (بررسی گفتگوهای تلفنی، نقشه‌ها، گزارش‌های روزنامه‌ای، تشریفات قضایی، سخنرانی‌های سیاسی و حتی راه رفتن آدم‌ها) بیش از مقالات فلسفی و نظری بوده است. روش متمایز دیگر روش‌شناسی مردم‌نگارانه، تحلیل دقیق نوارهای سمعی و بصری است. روش‌شناسان مردم‌نگار به تحلیل گفت‌وگو بسیار علاقه‌مند هستند. روش‌شناسان مردم‌نگار به ندرت به آگاهی بیشتری ارجاع می‌کنند و در این باره موضع روشی را اتخاذ نمی‌کنند. همچنین این نظریه تأکید کمتری بر الزام‌های فرهنگی می‌ورزد.

- ۵) هر چند این دو نظریه مدعی الهام گرفتن از آلفرد شووتس با دو جهت متفاوت و از برخی جهات متناقض می‌باشند، امکان حرکت در دو جهت متفاوت وجود داشته است.



۶) روش‌شناسی مردم‌نگارانه در روش‌های خصلت پدیدارشناختی شاخصی ندارد و از اصطلاح‌های پدیدارشناختی کمتر استفاده می‌کند.
 ۷) روش‌شناسی مردم‌نگارانه با کنار گذاشتن آشکار نهادها، جمع‌ها، ذخیره‌ی اجتماعی دانش و واقعیت‌های اجتماعی سطح کلان تفاوتش با پدیدارشناختی را تعیین می‌کند.

۸) روش‌شناسی مردم‌نگارانه با تأکید بر کنش‌های آشکار همچون گفتگو و کنش متقابل، از بنیادهای این کنش‌ها در آگاهی چشم‌پوشی می‌کنند.

کلمه مثال ۱: این گزاره که هر واقعیت و هر ارزش و خلاصه هر شیء موجود در وجدان و ضمیر آگاه برای من مشخص و دست‌یافتنی نیست، به کدام بینش تعلق دارد؟

- (۱) تفهیمی (۲) پدیدارشناختی (۳) روان‌شناسی (۴) ساختارگرا

پاسخ: گزینه «۲» پدیدارشناسی می‌خواهد از مرحله‌ی شناخت و عینیات فراتر رفته و به فهم هستی ذات اشیا دست یابد و این فکر را القا می‌کند که شناخت از معنی ساخته شده است و در این مکان نمی‌توان آن را در معرض شک و تردید قرارداد. از نظر این بینش هر واقعیت و هر ارزش و خلاصه‌ی هر شیء موجود در وجدان و ضمیر آگاه برای من مشخص و دست‌یافتنی نیست.

کلمه مثال ۲: مبانی دو نظریه جامعه‌شناسی پدیدارشناختی و روش‌شناسی مردم‌نگارانه توسط کدام نظریه‌پرداز پدید آمد؟

- (۱) ادموند هوسرل (۲) آلفرد شوتس (۳) هارولد گارفینکل (۴) هانری برگسون

پاسخ: گزینه «۲»

کلمه مثال ۳: آلفرد شوتس با الهام از کار فلسفی چه کسی مبانی دو نظریه جامعه‌شناسی پدیدارشناختی و روش‌شناسی مردم‌نگارانه را پدید آورد؟

- (۱) هارولد گارفینکل (۲) هانری برگسون (۳) ادموند هوسرل (۴) مرلوپونتی

پاسخ: گزینه «۳» آلفرد شوتس با الهام از فلسفه هوسرل، مبانی دو نظریه را پدید آورد. جامعه‌شناسی پدیدارشناختی به طور مستقیم در ارتباط با کار آلفرد شوتس می‌باشد، اما تأثیر افکار هوسرل بر روش‌شناسی مردم‌نگارانه غیرمستقیم است، چرا که هارولد گارفینکل، بنیان‌گذار روش‌شناسی مردم‌نگارانه، با آموزش گرفتن از آلفرد شوتس، مبنای عمده این نظریه می‌باشد.

آزمایش نقض‌کننده:

در این روش پژوهشگر با رخنه‌کردن به محیط اجتماعی و نقض قواعد حاکم بر محیط به بررسی برخورد مردم با این قانون‌شکنی می‌پردازد. این روش توسط گارفینکل ساخته و پرداخته شده است تا به بیان اصول بنیادی روش‌شناسی مردم‌نگارانه بپردازد.

نکته ۲: هر چند نظریه‌پردازان روش‌شناسی مردم‌نگار مانند جامعه‌شناسان پدیدارشناس برای آگاهی در زندگی اجتماعی اهمیتی بنیادی قائل هستند، اما به خاطر ریشه‌داشتن در جامعه‌شناسی سنتی، به فعالیت‌های اجتماعی تجربی مشاهده‌پذیر تأکید بیش‌تری دارند.

نکته ۳: آلفرد شوتس، علاقمندی‌اش به آگاهی را تحت الزام فرهنگ گسترده‌تر، زبان، نمونه‌سازی‌ها و دستورالعمل‌های آن در نظر می‌گرفت (هر چند خلاقیت کنشگران را می‌پذیرند، ولی تأکیدشان بر نیروهایی است که این خلاقیت را شکل می‌دهند، اما روش‌شناسی مردم‌نگارانه تأکید کمتری بر الزام‌های فرهنگی دارد، بدین معنی که نظریه‌پردازان این روش، تصویر خلاقانه‌تری از کنشگر دارند).

نکته ۴: به نظر راجرز، روش‌شناسی مردم‌نگارانه بر خلاف پدیدارشناسی، نه خردبینانه است (با آگاهی کاری ندارد) و نه کلان‌بینانه (به نهادها و ساختارهای اجتماعی نمی‌پردازد).

کلمه مثال ۴: روش آزمایش نقض‌کننده توسط کدام نظریه‌پرداز ساخته و پرداخته شده است؟

- (۱) هوسرل (۲) شوتس (۳) برگسون (۴) گارفینکل

پاسخ: گزینه «۴» در این روش پژوهشگر با رخنه‌کردن به محیط اجتماعی و نقض قواعد حاکم بر محیط به بررسی برخورد مردم با این قانون‌شکنی می‌پردازد. این روش توسط گارفینکل ساخته و پرداخته شده تا به بیان اصول بنیادی روش‌شناسی مردم‌نگارانه بپردازد.



مدرسان شریف

فصل هفتم

«نظریه تبادل و جامعه‌شناسی رفتاری»

جامعه‌شناسی رفتاری یا رفتارگرایی اجتماعی کوششی در جهت کاربرد اصول رفتارگرایی روان‌شناختی در مورد مسائل جامعه‌شناختی می‌باشد. یا به عبارت دیگر جامعه‌شناسی رفتاری با رابطه میان تأثیرهای رفتارهای کنشگر بر محیط و تأثیر این رفتار بر رفتار بعدی کنشگر سر و کار دارد.

سه ویژگی منحصر به فرد نظریه‌ی تبادل و جامعه‌شناسی رفتاری:

- (۱) منشاء این دو نظریه روانشناسی و به ویژه رفتارگرایی اسکینر می‌باشد.
 - (۲) عامل نفوذی دیگر بر این دو نظریه علم اقتصاد می‌باشد که در بیرون قلمرو جامعه‌شناسی می‌باشد.
 - (۳) این دو نظریه در افراطی‌ترین حالتشان، همه نظریه‌های جامعه‌شناسی را رد می‌کنند.
- طرح چند بعدی ریتزر از انگاره‌های جامعه‌شناسی مبنای اساسی فصل را شکل می‌دهد.

ریتزر معتقد است جامعه‌شناسی از سه دیدگاه عمده ساخته شده است:

(۱) انگاره واقعیت‌های اجتماعی

به بررسی جامعه‌شناسی ساختارها و نهادهای اجتماعی پهن‌دامنه و الزام تأثیرآور آن‌ها بر کنشگران و افکار و اعمالشان می‌پردازد.

مثال: کارکردگرایی ساختاری، نظریه کشمکش و انواع گوناگون نظریه‌های مارکسیستی

(۲) انگاره‌های تعریف اجتماعی

این رهیافت، کنشگران، شیوه‌های ساخت واقعیت اجتماعی از سوی آن‌ها و کنش ناشی از این ساخت را موضوع اصلی بررسی جامعه‌شناسی می‌داند.

نکته ۱: در این دیدگاه تناقض وجود دارد، بدین‌سان که به نظر تعریف‌گرایان اجتماعی، کنشگران به نسبت آزاد و خلاق هستند، در حالی که از نظر هواداران واقعیت اجتماعی، ساختارها و نهادهای پهن‌دامنه ماهیت کنشگران را تعیین می‌کنند.

به عنوان مثال: کنش متقابل نمادین، پدیده‌شناسان، روش‌شناسان مردم‌نگار و برخی از نو مارکسیست‌ها

(۳) انگاره رفتار اجتماعی

رفتار فردی، عوامل تقویت‌کننده و بر حذر دارنده‌ی تأثیرگذار روی این رفتار را مورد بررسی قرار می‌دهد.

مثال: جامعه‌شناسی رفتاری و نظریه تبادل

با توجه به این که مبحث فصل اختصاص به نظریه‌ی تبادل و جامعه‌شناسی رفتاری دارد، برداشت‌های ذیل از طرح ریتزر ارائه می‌شود:

(۱) اساس کار دو نظریه عبارتند از رفتار، تقویت و تحذیر.

(۲) نظریه‌پردازان وابسته، علاقه‌ای به ساختارها و نهادهای اجتماعی پهن‌دامنه و نیز قضیه ساخت اجتماعی واقعیت و کنش اجتماعی ندارند.

(۳) هر چند بسیاری از نظریه‌پردازان وابسته به این انگاره درباره‌ی موضوع مورد بررسی، موضع خود را اتخاذ نموده‌اند، اما سایر نظریه‌پردازان در تلاش برای تلفیق علایق سنتی رفتارگرایی اجتماعی با علایق انگاره‌ی واقعیت‌های اجتماعی و انگاره‌ی تعریف اجتماعی می‌باشند.

کج **مثال ۱:** سه دیدگاه عمده انگاره واقعیت‌های اجتماعی، انگاره تعریف اجتماعی و انگاره رفتار اجتماعی از کدام نظریه‌پرداز است؟

(۴) هومنز

(۳) کوزر

(۲) ریتزر

(۱) اسکینر



پاسخ: گزینه «۲» انگاره واقعیت‌های اجتماعی به بررسی ساختارها و نهادهای اجتماعی پهن‌دامنه و الزام تأیید آور آنها به کنشگران و افکار و اعمالشان می‌پردازد. انگاره تعریف اجتماعی کنشگران، شیوه‌های ساخت واقعیت اجتماعی از سوی کنشگران و کنش ناشی از این ساخت را موضوع اصلی بررسی جامعه‌شناسی می‌دانند. انگاره رفتار اجتماعی رفتار فردی، عوامل تقویت‌کننده و برحذر دارنده تأثیر گذار روی این رفتار را مورد بررسی قرار می‌دهد. رفتارگرایان به پارادایم تعریف‌گرایی انتقاد می‌کنند. چنانچه اسکینر اشاره می‌کند که انسان خلاق، آزاد یا سوژه‌های خودمختار، واقعیت خارجی ندارد. اساساً اسکینر منتقد مقوله تفکر و اراده در نزد کنشگران است. به نظر اسکینر انسان موجودی صاحب اراده نیست، بلکه رفتارهای او تحت الزام‌های محیطی شکل می‌گیرد.

اسکینر و رفتارگرایی

اسکینر معتقد است نظریه‌های کلان متعلق به واقعیت‌های اجتماعی مانند کارکردگرایی ساختاری و نظریه کشمکش و همچنین نظریه‌های خرد مربوط به تعریف اجتماعی مانند کنش متقابل نمادین، پدیدارشناختی و روش‌شناسی مردم‌نگارانه با ارائه و ساخت و پرداخت موجودیت‌های رمز آمیزی، جامعه‌شناسان را از پرداختن به تنها پدیده‌های قابل بررسی عینی مانند رفتار و عواملی که وقوع رفتار را سبب می‌شوند، دور ساخته‌اند. بر همین اساس وی نسبت به تعریفی که یک جامعه‌شناس وابسته به واقعیت‌های اجتماعی از فرهنگ دارد، انتقاد وارد می‌کند.

فرهنگ از دیدگاه یک جامعه‌شناس وابسته به واقعیت‌های اجتماعی:

افکار سنتی که در طول یک جریان تاریخی پدید آمده و انتخاب شده‌اند و همراه با ارزش‌هایی می‌باشند. به اعتقاد اسکینر، این تعریف عناصر رمزآلود غیرلازمی مانند افکار و ارزش‌ها را ایجاد کرده است، چرا که جامعه‌شناس با نگاه به اجتماع، افکار و ارزش‌ها را نمی‌بیند. نگاه یک جامعه‌شناس به چگونگی زندگی انسان‌ها، چگونگی رشد بچه‌ها، نوع بازی‌ها، نوع پوشش سکونت‌گاه‌ها و سرپناه‌ها، نوع رفتارها نسبت به یکدیگر، نوع حاکمیت و نظایر آن می‌باشد. بنابراین اسکینر فرهنگ یک اجتماع را ساخته شده از رفتارها می‌داند که برای فهم آن به درک پدیده‌هایی چون پاداش و خسارت نیازمند است.

اصول رفتارگرایی

(۱) موجودات رفتارهایی را تکرار می‌کنند که در گذشته به پاداش انجامیده است. (۲) موجودات در هر وضعیتی، رفتاری از خود بروز می‌دهند که بیش‌ترین پاداش‌ها و کمترین مجازات را دربر داشته باشد. (۳) رفتارها در صورتی تکرار می‌شود که پاداشی به همراه داشته باشد. علایق رفتارگرایان اجتماعی:

(۱) رفتارگرایان اجتماعی علاقه‌مند به بررسی رابطه میان افراد و محیط‌شان می‌باشند. به نظر آن‌ها محیط از انواع پدیده‌های اجتماعی و غیر اجتماعی ساخته شده است. استدلال رفتارگرایان اجتماعی این است که اصول حاکم بر رابطه‌ی میان یک فرد و یک پدیده‌ی اجتماعی همان اصول حاکم بر رابطه‌ی میان یک فرد و یک پدیده‌ی غیر اجتماعی است. در حقیقت تأکید رفتارگرایان اجتماعی بر رابطه‌ی کارکردی میان رفتار و دگرگونی‌های محیط کنشگر است.

(۲) رفتارگرایان اجتماعی علاقه‌مند به بررسی فراگرد کنش متقابل البته با مفهومی بسیار متفاوت از مفهوم نظریه‌های تعریف‌گرایان اجتماعی می‌باشند.

تفاوت دیدگاه تعریف‌گرایان اجتماعی با رفتارگرایان اجتماعی:

از دیدگاه تعریف‌گرایان، کنشگران نیروهای پویا و خلاق در فراگرد کنش متقابل می‌باشند که علاوه بر واکنش در برابر محرک‌ها، آن‌ها را برای خود تفسیر می‌کنند و بر پایه همین تفسیر مبادرت به کنش می‌کنند.

اما یک رفتارگرایی اجتماعی برای فرد آزادی کمتری قائل است. آن‌ها معتقدند تفکر، رفتار مغز است و بیش‌تر فعالیت‌های مغزی، ناآگاهانه می‌دانند.

نتیجه: از دیدگاه تعریف‌گرایان، کنشگر پیوسته و آگاهانه در صدد ساخت واقعیت اجتماعی می‌باشد، در حالی که همین کنشگر از دیدگاه یک رفتارگرایی اجتماعی ناآگاهانه در برابر محرک‌ها واکنش نشان می‌دهد.

لذا تصویری که یک رفتارگرایی اجتماعی از کنشگر به دست می‌دهد، بسیار مکانیکی‌تر از تصویری است که تعریف‌گرایان اجتماعی ارائه می‌دهند.

کلمه مثال ۲: کدام جزء اصول رفتارگرایی می‌باشد؟

(۱) موجودات رفتارهایی را تکرار می‌کنند که در گذشته به پاداش انجامیده است.

(۲) موجودات در هر وضعیتی رفتاری از خود بروز می‌دهند که بیش‌ترین پاداش‌ها و کمترین مجازات‌ها را داشته باشد.

(۳) رفتارها در صورتی تکرار می‌شود که پاداشی به همراه داشته باشد.

(۴) همهٔ موارد

پاسخ: گزینه «۴» اسکینر فرهنگ یک اجتماع را ساخته شده از رفتارها می‌داند که برای فهم آن به درک پدیده‌هایی چون پاداش و خسارت نیازمند است.

مفاهیم بنیادی: یکی از مفاهیم بنیادی جامعه‌شناسی رفتاری، تقویت یا همان چیزی است که می‌توان آن را پاداش خواند. پاداشی که بر کنشگر تأثیری نداشته باشد را نمی‌توان تقویت کننده نامید.

یکی از عوامل مؤثر در تعیین این که یک پاداش معین می‌تواند به عنوان یک تقویت کننده عمل کند، سطح محرومیت کنشگر می‌باشد. مثال: فرد گرسنه، چون کنشگر از غذا محروم است، لذا در این موقعیت غذا به عنوان تقویت کننده عمل می‌کند.

انواع تقویت کننده

۱- تقویت کننده‌های مثبت:

هنگامی که متغیرهای محیط صورت پاداش به خود می‌گیرند، طوری که احتمال رخداد همان رفتار در آینده افزایش یابد، عمل می‌کنند. مثال: اگر فروشنده دوره گرد کالایی را به صاحب یک خانه‌ی ویلایی با قیمت عالی بفروشد، به امید تکرار این موفقیت خانه‌های ویلایی دیگر را نیز انتخاب می‌کند. بنابراین وهله‌ی نخست، یک تقویت کننده‌ی مثبت است.

۲- تقویت کننده‌های منفی:

احتمال رخداد یک رفتار را در آینده افزایش می‌دهند، اما به صورت حذف عوامل ناراحت کننده از محیط کار. مثال: خاموش کردن یا کم کردن صدای زیاد تلویزیون، توانایی خواندن، نوشتن و حتی فکر کردن یک شخص را بهبود می‌بخشد.

نتیجه: پیامدی که بسامد واکنش ما قبل آن را کاهش دهد، یک تنبیه کننده به شمار می‌آید. تهدید به شلاق می‌تواند شخصی را از تکرار عمل معین باز دارد. نکته ۲: تنبیه نیز مانند تقویت کننده می‌تواند مثبت یا منفی باشد، اما هدفش همیشه کاستن بسامد یک واکنش است.

هر چند بسیاری از تقویت کننده‌ها به یک موقعیت معین اختصاص دارند، برخی از آنها تقویت کننده‌های تعمیم یافته‌اند. پول و منزلت دو مثال خوب برای تقویت کننده‌های تعمیم یافته‌اند. از آنجا که تقویت کننده‌های تعمیم یافته به نمایندگی از بسیاری چیزهای متفاوت دیگر عمل می‌کنند، خاصیت تقویت کننده فی‌نفسه‌شان بیش از پیش افزایش می‌یابد.

تعدیل رفتار یا شکل‌گیری منظم رفتار: جینیس بالدوین و جان بالدوین این پدیده را این گونه تعریف می‌کنند: تعدیل یا شکل‌گیری منظم رفتار، مستلزم دگرگونی رفتاری بر داشتن گام‌های متوالی به سوی یک اجرای نهایی از پیش تعیین شده است. در هر گام رفتاری که بیش از همه در جهت نزدیکی به اجرای نهایی باشد، تقویت می‌گردد.

نظریه تبادل

انسان‌ها مجموعه ارتباطات‌شان در سطح جامعه بر اساس یک سری منافع شخصی است و محور آن هم بده بستان می‌باشد. نقطه‌ی عزیمت این مکتب از فرد به جمع می‌باشد. فقط در مورد گروه‌های کوچک و خرد جامعه کار می‌کند و پدیده‌های عظیم مانند انقلاب را مورد بررسی قرار نمی‌دهد. این نظریه که با سه علم روانشناسی، اقتصاد و انسان‌شناسی در ارتباط است، مبتنی بر فردگرایی اقتصادی است، یعنی انسان به دنبال سود شخصی‌اش می‌باشد.

اصول مکتب مبادله

- ۱) واحد تحلیل در مکتب مبادله فرد است، نه جمع، مکتبی است فرد گرایانه که به افکار عمومی، نهادها و ساختار توجهی ندارد.
- ۲) فرد طبق خواسته‌ها و امیالش در جستجوی لذت و رضایت خاطر می‌باشد.
- ۳) انگیزه‌های خودخواهانه: انگیزه‌هایی که جمعی تلقی می‌شود، ولی فردی است.
- ۴) اراده‌گرایی: مبتنی بر این امر که هر کنش اجتماعی فرد مبتنی بر خاص و اراده‌ی اوست و فرهنگ مسلط تأثیر ندارد.
- ۵) نظریه‌ی عمومی نظم اجتماعی، این که با کسانی معاشرت داریم که از آنها انتظار پاداش داریم.

اختلاف هومنز و دورکیم

هومنز که بنیان‌گذار مکتب مبادله می‌باشد، این نظر دورکیم که «در جریان کنش متقابل پدیده‌های تازه‌ای پدیدار می‌شوند» را قبول داشت، اما چگونگی تبیین وی را قبول نداشت. تأکید دورکیم بر واقعیت اجتماعی‌ای بود که شرایط جمعی، ملموس، عینی و جبری (تحلیل بر فرد) را داراست. به نظر دورکیم واقعیت اجتماعی وقتی تبیین می‌شود که بتوان واقعیت‌های اجتماعی دیگری را که علت آن واقعیت هستند، پیدا نمود. اما هومنز سعی در تبیین رابطه‌ی میان علت و معلول و این قضیه داشت که چرا یک واقعیت اجتماعی علت یک واقعیت دیگر اجتماعی می‌شود. لذا تبیین را دارای ماهیتی روانشناختی می‌دانست.



مدرسان شریف

فصل هشتم

«نظریه‌ی فمینیستی معاصر»

نظریه‌ی فمینیستی بخشی از یک رشته پژوهش درباره‌ی زنان است که ویژگی‌های بنیادی زندگی اجتماعی و تجربه‌ی انسانی را از چشم‌انداز یک زن، ارائه می‌کند. این نظریه از سه جهت متکی به زنان است:

- (۱) موضوع عمده‌ی تحقیق و نقطه‌ی شروع همه بررسی‌هایش، موقعیت‌ها و تجربه‌های زنان است.
- (۲) این نظریه، زنان را به عنوان موضوع‌های کانونی در فراگرد تحقیق در نظر می‌گیرد، یعنی درصدد است که جهان را از دیدگاه‌های متمایز زنان نسبت به جهان اجتماعی، نگاه کند.
- (۳) نظریه‌ی فمینیستی، دیدگاه انتقادی و فعالانه‌ای به سود زنان دارد و در پی آن است که جهان بهتری را برای زنان بسازد، بدین ترتیب جهان برای بشریت بهتر خواهد شد.

تفاوت‌های نظریه‌ی فمینیستی با بیش‌تر نظریه‌های جامعه‌شناسی:

- (۱) این نظریه کار یک اجتماع چندین رشته‌ای است که نه تنها جامعه‌شناسان بلکه دانشورانی از رشته‌های دیگر مانند انسان‌شناسی، زیست‌شناسی، اقتصاد، تاریخ، حقوق، ادبیات، فلسفه، علوم سیاسی، روان‌شناسی و خداشناسی را نیز دربرمی‌گیرد. افراد وابسته به این نظریه را باید نویسندگان خلاق به شمار آورد که خودشان را بیش‌تر، فعالان سیاسی و سخنگویان زنان رنگین‌پوست به شمار می‌آورند و در میان آن‌ها نویسندگانی وجود دارند که از اجتماعات روشنفکری کشورهای اروپایی و نیز جهان سوم برخاسته‌اند.
 - (۲) جامعه‌شناسان فمینیست مانند نظریه‌پردازان فمینیست دیگر، تنها بخشی از کوشش‌هایشان را در جهت بسط رشته‌ی اصلی‌شان به کار می‌بندند. چیزی که برای همه‌ی پژوهشگران فمینیست اهمیت اساسی دارد، همانا رشد یک فهم انتقادی از جامعه است تا از این طریق جهان اجتماعی دگرگون شده و در مسیرهای عادلانه‌تر و انسانی‌تر افتد.
 - (۳) بیش‌تر جامعه‌شناسان از گنجاندن نظریه‌ی فمینیستی در کار جامعه‌شناسی اکراه دارند، بخشی به دلیل آنکه نظریه‌ی فمینیستی بسیار نو و تندروانه است، بعضی دیگر برای آنکه بسیاری از آفرینندگان این نظریه، جامعه‌شناس نیستند و بخشی دیگر به خاطر آنکه بدگمانی‌هایی در مورد اعتبار علمی کارهایی که در ارتباطی این چنین نزدیک با فعالیت سیاسی انجام گرفته‌اند، وجود دارد.
 - (۴) نظریه‌ی فمینیستی در هیچ یک از سه‌انگاره‌ای که از دیرباز به عنوان الگوی جهت‌گیری جامعه‌شناسی به موضوع بررسی‌اش عمل کرده‌اند، یعنی انگاره‌ی واقعیت‌های اجتماعی، انگاره‌ی تعریف اجتماعی و انگاره‌ی رفتار اجتماعی، جای نمی‌گیرد.
- نکته ۱:** یکی از دلایل مهیج نظریه‌ی فمینیستی برای جامعه‌شناسی این است که به نظر می‌رسد می‌تواند نفوذ ناپذیری میان سه‌انگاره جامعه‌شناسی را از میان بردارد و نشان دهد که زندگی اجتماعی در واقع هم بافتگی ظریف فراگردهای رفتارگرایانه غیر تأملی با ساختارها و نهادهای اجتماعی تعیین‌کننده و فراگردهای تعریفی جاری به وسیله‌ی افراد و جمع‌ها به شمار می‌آید. نظریه‌ی فمینیستی علاوه بر ترکیب ساختن این جهت‌گیری‌های گوناگون به زندگی اجتماعی، آن‌ها را در چهارچوب یک نظریه‌ی اجتماعی به‌گونه‌ای کارآمد ترکیب می‌سازد.

پرسش‌های نظری بنیادی

نیروی محرکه نظریه فمینیستی معاصر، دو پرسش به ظاهر ساده ذیل است:

- (۱) «درباره‌ی زنان چه می‌دانیم؟» (۲) «چرا وضع زنان به این صورت است؟»



نکته ۲: نخستین پرسش، مستلزم توصیفی از جهان اجتماعی و پرسش دوم، نیازمند تبیین از جهان اجتماعی است. توصیف و تبیین جهان اجتماعی، دو روی سکه‌ی هرگونه نظریه جامعه‌شناختی‌اند. کوشش فمینیست‌ها برای پاسخ به این دو پرسش بنیادی، منجر به تولید نظریه‌ای شده که برای جامعه‌شناسی اهمیت جهانی دارد.

سه نوع نظریه‌ی گسترده فمینیستی

انواع نظریه‌های بنیادی فمینیستی

پاسخ‌هایی به پرسش توصیفی «درباره‌ی زنان چه می‌دانیم؟»

- ۱- نظریه‌های تفاوت: جایگاه تجربه زنان در بیش‌تر موقعیت‌ها با جایگاه و تجربه‌ی مردان در همان موقعیت‌ها تفاوت دارد. (تأکید بر جزئیات این تفاوت)
- ۲- نظریه‌های نابرابری: جایگاه زنان در بیش‌تر موقعیت‌ها، نه تنها متفاوت از جایگاه مردان، بلکه از آن کم‌بهرتر و با آن نابرابر است. (تأکید بر ماهیت نابرابری)
- ۳- نظریه‌های ستمگری: زنان علاوه بر نابرابر بودن و تفاوت داشتن از مردان، تحت ستم نیز قرار دارند، یعنی تحت قید و بند، تابعیت، تحمیل، سوءاستفاده و بدرفتاری مردان به‌سر می‌برند. (تأکید بر کیفیت ستم)

۴- تمایز میان نظریه‌ها

پاسخ‌هایی به پرسش تبیینی «چرا وضع زنان به این صورت است؟»

تبیین‌های اجتماعی - زیستی تفاوت زنان با مردان

تبیین‌های نهادی تفاوت زنان با مردان

تبیین‌های اجتماعی - روان‌شناختی تفاوت زنان با مردان

تبیین‌های فمینیستی لیبرال از نابرابری

تبیین‌های مارکسیستی از نابرابری

تبیین مارکس و انگلس

تبیین‌های مارکسیستی معاصر

تبیین‌های روانکاوانه‌ی ستمگری

تبیین‌های فمینیستی رادیکال از ستمگری

تبیین‌های فمینیستی سوسیالیستی از ستمگری

نظریه‌های تفاوت‌های جنسی

مضمون اصلی نظریه‌ی تفاوت‌های جنسی در دوران معاصر این است که زندگی درونی زنان در شکل کلی آن با حیات روحی مردان تفاوت دارد: (الف) ارزش‌ها و منافع بنیادی (ب) شیوه داورهای ارزشی (ج) ساخت انگیزه‌های دستاوردی (د) خلاقیت ادبی (ه) تفنن‌های جنسی (و) احساس هویت (ز) فراگردهای کلی آگاهی و ادراک (ح) ساخت واقعیت‌های اجتماعی

موضع دوم این است که شکل کلی روابط زنان و تجربه‌های زندگی‌شان، شکل متمایزی است.

(الف) زنان با فرزندان زاده‌ی خودشان رابطه‌ای متفاوت از آن مردان برقرار می‌کنند. (ب) پسران و دختران، آشکارا سبک‌های بازی متفاوتی دارند. (ج) زنان بزرگسال با خودشان و با زنانی که مورد بررسی قرار می‌دهند، به شیوه‌های منحصر به فردی رابطه برقرار می‌کنند. (د) تجربه کلی زندگی زنان از کودکی تا پیری، تفاوت بنیادی با تجربه‌ی مردان دارد.

تبیین‌های زیست‌شناختی تفاوت‌های جنسی

- (۱) فروید معتقد است ساختار شخصیتی متفاوت زنان و مردان مربوط به تفاوت‌های تناسلی و فراگردهای شناختی و عاطفی است.
- (۲) زیست‌شناسان اجتماعی معتقد به گرامرهای زیستی متفاوت هستند که در جریان رشد تکاملی انسان‌نماهای نخستین نهاده شده و باعث شده‌اند که زنان با فرزندان‌شان پیوند عاطفی داشته باشند و مردان عملاً با مردهای دیگر پیوند برقرار کنند.
- (۳) آلیس روسی کارکردهای زیست‌شناختی متفاوت زنان و مردان را به الگوهای متفاوت رشد هورمونی آن‌ها طی چرخه‌ی حیات نسبت می‌دهد که همین امر منجر به تفاوت‌های خاص جنسی در ویژگی‌هایی چون حساسیت در برابر نور و صدا و تفاوت‌هایی در ارتباطات نیمکره‌های راست و چپ شده است. این تفاوت زمینه‌ساز الگوی متفاوت بازی در کودکی می‌شوند.



مدرسان شریف

فصل نهم

«تحولات اخیر در نظریه جامعه‌شناسی»

دیوید واگنر و جوزف برگر معتقدند که نظریه‌ها یا آنچه خود، استراتژی‌های جهت‌دهنده می‌خوانند، به ندرت جایشان را به نظریه‌های دیگر می‌دهند. نظریه‌های جامعه‌شناسی از بین نمی‌روند، بلکه افکار، پیوسته دستخوش تجدید نظر و بازاندیشی می‌شوند و رشد نظری به این معنا که یک استراتژی به استراتژی بهتر منجر شود و جای آن را بگیرد، کمتر پیش می‌آید.

نظریه کنش

این نظریه، ریشه در کار ماکس وبر در زمینه کنش اجتماعی دارد. هرچند فرض کار وبر در زمینه کنشگران و کنش بود، اما بر تأثیر الزام‌های فرهنگی و ساختاری روی کنشگران، تأکید داشت.

کج مثال ۱: نظریه کنش توسط کدام جامعه‌شناس مطرح شده است؟ این نظریه از افکار کدام یک از جامعه‌شناسان بنیان‌گذار سرچشمه می‌گیرد؟

(۱) رابرت پارک - کارل مارکس (۲) پارسونز - ماکس وبر (۳) مرتون - امیل دورکیم (۴) کولی - گنورگ زیمل

پاسخ: گزینه «۲» پارسونز نظریه کنش را در جامعه‌شناسی مطرح کرده است که ریشه در اندیشه‌های ماکس وبر دارد. ماکس وبر، نخستین جامعه‌شناسی است که توجه به کنش کنشگران و اندیشه‌های آن‌ها را در جامعه‌شناسی مطرح ساخت و تأکیدش با وجود توجه به کنشگران، بیش‌تر بر تأثیر ساختارهای الزام‌آور فرهنگی روی کنشگران بود و چندان اعتنایی به نقش فردی آن‌ها در زندگی اجتماعی نداشت. اما نظریه نوین کنش، کنش فردی را آغاز کارش قرار می‌دهد و بیش‌تر در سطح اندیشه و کنش فردی و نیت‌ها و اهداف کنشگران در زندگی اجتماعی تأکید می‌ورزد.

جامعه‌شناسانی چون لستر وارد، فرانکلین گیدینگز، بیون اسمال و چارلز هورتون کولی، قبل از جنگ جهانی اول، چنین رهیافت کنشی را در سطح خرد مطرح کرده بودند. علاقه‌شان به مسئله پهن‌دامنه تکامل اجتماعی بود؛ هرچند که برای خود فرد، وجهه‌ای فعال و خلاق قائل می‌شوند، ولی باز هم فرد را تحت تأثیر قدرت الزام‌آور جامعه در نظر می‌گرفتند.

کولی در این زمینه استثنا بود. وی علیرغم پذیرش قضیه تکامل، آگاهی ذهنی، احساسات شخصی، عواطف و افکار را برای تحلیل نهایی زندگی اجتماعی مهم می‌دانست که انسان‌ها بر وفق آن‌ها کنش‌هایشان را در واکنش به دیگران آغاز می‌کنند و به پایان می‌رسانند.

جامعه‌شناسانی چون رابرت پارک، الزورث فاریس، دبلیو تامس، جورج هربرت مید و تالکوت پارسونز که در حد فاصل میان پایان جنگ جهانی نخست و بحران اقتصادی کار می‌کردند، ارتباط بیش‌تری با نظریه کنش اخیر دارند.

نظریه کنش پارسونز:

هدف پارسونز تمایز نظریه کنش از رفتارگرایی بود. به نظر پارسونز رفتار، دلالت بر واکنش مکانیکی در برابر محرک‌ها دارد، حال آنکه اصطلاح کنش بر یک فراگرد فعالانه، خلاقانه و ذهنی دلالت می‌کند.

پارسونز معتقد بود نظریه رفتارگرایی که انسان‌ها را بدون توجه به جنبه ذهنی‌شان در نظر می‌گیرد، نمی‌تواند نظریه کنش قلمداد شود.

نظریه کنش هرچند می‌تواند بنیادی‌ترین صورت‌های زندگی اجتماعی را بررسی کند، اما نمی‌تواند ساختارها و نهادهای اجتماعی را به‌شایستگی تبیین نماید.

واحد کنشی:

واحد کنشی، پدیده بنیادی در نظریه کنش پارسونز است که بر اساس چهار عنصر سازنده مشخص می‌شود:

- ۱- واحد کنشی نیاز به یک کنشگر دارد. ۲- واحد کنشی مستلزم هدف یا وضعیت آتی است که کنشگر نسبت به آن جهت‌گیری می‌کند.
- ۳- کنش در موقعیتی انجام می‌گیرد که مستلزم دو عنصر است:
الف: چیزهایی که کنشگر نمی‌تواند تحت نظارتشان داشته باشد (شرایط).
ب: چیزهایی که کنشگر می‌تواند بر آنها نظارت داشته باشد (وسایل).
- ۴- هنجارها و ارزش‌ها در جهت تعیین‌گزینه‌ش وسایل دستیابی به هدف‌ها نقش بازی می‌کنند.

کج مثال ۲: عناصر سازنده واحد کنش از نظر پارسونز کدامند؟

- | | |
|---|---|
| ۱) کنشگر، هدف، شرایط و وسایل، هنجارها و ارزش‌ها | ۲) عواطف و احساسات، کنشگر، هدف، شرایط و وسایل |
| ۳) عواطف و احساسات، هدف، شرایط و وسایل، هنجارها و ارزش‌ها | ۴) کنشگر، آگاهی ذهنی، هدف، هنجارها و ارزش‌ها |

پاسخ: گزینه «۱» پارسونز کارش را با کنشگران آغاز می‌کند، اما در ضمن، علاقه به آگاهی را به عنوان گزینه‌ش ارادی وسایل دستیابی به هدف‌ها نیز نشان می‌دهد؛ گزینه‌ش که آزادانه نیست و محدودیت‌هایی بر آن تحمیل می‌شود. پدیده‌های فرهنگی مانند هنجارها و ارزش‌ها هم در سراسر کار پارسونز نقش اساسی دارند. عواطف و احساسات و آگاهی ذهنی، عناصر مهم در تحلیل نهایی زندگی اجتماعی از نظر کولی هستند که یک استثنا است.

تعریف کنش از نظر پارسونز

کنش، چیزی جز کوشش در جهت تطبیق با هنجارها نیست.

اراده‌گرایی

اراده‌گرایی به کنشگرانی راجع است که در موقعیت‌های اجتماعی مبادرت به گزینه‌ش می‌کنند.

نکته ۱: هرچند اراده‌گرایی معادل اراده آزاد و آزادی کامل کنشگران در گزینه‌ش‌هایشان نیست، ولی آشکارا بر ذهن، آگاهی و تصمیم‌گیری‌های فردی دلالت می‌کند.

تفاوت پارسونز با اسکات: اسکات اراده‌گرایی را با اراده آزاد یکی گرفت (اشتباه اسکات)، ولی پارسونز هرگز از اراده آزاد طرفداری نکرد، بلکه معتقد بود که گزینه‌ش فردی توسط هنجارها، ارزش‌ها، افکار، موقعیت‌ها و ... محدود می‌شود.

اشکالات وارد به نظریه کنش پارسونز: هدف پارسونز تلفیق مفهوم کنش و ساختار بوده است. پارسونز در کتاب «ساختار کنش اجتماعی» به عنوان یک نظریه پرداز کنش در سطح فرد شروع به کار می‌کند، اما با گذشت سال‌ها در جهت نظریه ساختاری - کارکردی در سطح کلان می‌افتد. منزیس معتقد است که پارسونز تغییر موضعش را هرگز تکمیل نکرد و این نظریه در سراسر کارهایش به شیوه‌ای درهم با یکدیگر درآمیخته‌اند. این دو نظریه در کارهای پارسونز به جای آنکه درهم تنیده باشند، غالباً در کنار هم قرار گرفته‌اند.

کاربرد و تعاریف متفاوت از مفاهیم اساسی، سبب دوگانگی دائمی جهت‌گیری نظری پارسونز است.

مثال: پارسونز در تعریف کجروی از دو رهیافت بهره می‌جوید:

در رهیافت ساختاری - کارکردی بر عدم توفیق نظام بزرگ‌تر اجتماعی در اجتماعی کردن شایسته کنشگران تأکید دارد.

در رهیافت نظریه کنش، کجروی را به عنوان گرایش برانگیخته‌شده در کنشگر در جهت رفتار کردن برخلاف یک یا چند الگوی هنجاریبخش و نهادمند تعریف می‌کند.

کارهای اخیر در زمینه نظریه کنش

جیمز کلمن خواستار برگرداندن نظریه کنش به ریشه‌های سطح خرد آن است.

استدلال وی این است که نباید مفاهیم غایت، هدفمندی و حفظ تعادل را رها کرده، بلکه باید آنها را تنها در سطح کنشگران در داخل نظام اجتماعی به کار بریم و از کاربرد آنها در مورد خود نظام اجتماعی پرهیز کنیم.



مدرسان شریف

فصل دهم

«پیدایش یک مسئله نظری اصلی پیوند خرد و کلان»

در این فصل طیف گسترده‌ای از آثار جامعه‌شناختی مانند نظریه ساختاربندی گیدنز، تلفیق کنش و نظریه نظام‌ها توسط هابرماس و ادغام کنش و نظم از سوی الگزندر را بررسی می‌کنیم که بر پیوند سطح خرد و کلان تأکید دارند. تلفیق سطح خرد و کلان، بخش اعظم نظریه جامعه‌شناختی را در دهه ۱۹۸۰ شکل می‌دهد.

نظریه ساختاربندی آنتونی گیدنز

این نظریه، شناخته‌ترین کوششی است که در زمینه تلفیق مسائل خرد و کلان انجام گرفته است. گیدنز معتقد است هرگونه بررسی تحقیقی در زمینه علوم اجتماعی یا تاریخ، به قضیه ارتباط تنگاتنگ کنش با ساختار مربوط است، به هیچ‌وجه نمی‌توان گفت که ساختار کنش را تعیین می‌کند یا بر عکس.

کار گیدنز تحت نفوذ این اصل ذاتاً تلفیقی مارکس است که :

«انسان‌ها تاریخ‌شان را می‌سازند، ولی نه آن‌چنانکه خودشان دوست دارند؛ آن‌ها تاریخ را تحت شرایط دلخواه‌شان نمی‌سازند، بلکه تحت شرایطی این کار را انجام می‌دهند که مستقیماً در برابر آن‌ها وجود داشته و از گذشته به آن‌ها انتقال یافته است.»

کلمه مثال ۱: شناخته‌ترین نظریه در تلفیق مسائل خرد و کلان کدام نظریه است و محتوایش چیست؟

۱) نظریه ساختاربندی آنتونی گیدنز - محتوایش تمایز میان سطوح خرد و کلان است و توجهی به ارتباط متقابل دو سطح ندارد.
 ۲) نظریه هابرماس در مورد تلفیق نظریه کنش با نظریه نظام‌ها - محتوایش تمایز میان جهان زندگی (جهان سطح خرد) و نظام اجتماعی پهن دامنه و بررسی عقلانیت هر دو است.

۳) نظریه ساختاربندی آنتونی گیدنز - هرگونه بررسی تحقیقی در زمینه علوم اجتماعی یا تاریخی، به قضیه ارتباط تنگاتنگ کنش با ساختار مربوط است، به هیچ‌وجه نمی‌توان گفت که ساختار کنش را تعیین می‌کند و بر عکس.

۴) نظریه جفری الگزندر - نظم در جامعه از طریق پیوستی از خط ارتباط میان خرد و کلان ایجاد می‌شود که در یک حد آن سطح تحلیل فردی و در حد دیگر آن سطح جمعی قرار دارد. در حد کلان نظم به گونه‌ای خارجی برقرار می‌گردد، اما در حد خرد، نظم از نیروهای درونی سرچشمه می‌گیرد.

پاسخ: گزینه «۳» سه گزینه ۲، ۳ و ۴ از مهم‌ترین نظریه‌های تلفیق سطوح خرد و کلان هستند که توضیح در سؤال و متن کتاب موجود است، ولی نظریه ساختاربندی آنتونی گیدنز که نخستین بار در دهه ۱۹۷۰ مطرح شد و تحت نفوذ نیرومند مارکس است، شناخته‌شده‌ترین نظریه در تلفیق مسائل خرد و کلان است. ضمن آن که گزینه ۱ به دلیل ارائه غلط از مفهوم نظریه ساختاربندی گیدنز اشتباه می‌باشد.

گیدنز هرچند به ارتباط خرد و کلان می‌پردازد، اما به چند دلیل از کاربرد این دو اصطلاح اکراه دارد:

نخست آنکه احساس می‌کند جامعه‌شناسان اصطلاح‌های خرد و کلان را غالباً در دو قطب مخالف به کار می‌برند، اما وی معتقد است که هیچ‌یک از این دو اصطلاح بر دیگری برتری ندارد.

دوم آن‌که، حتی وقتی که کشمکش میان خرد و کلان مطرح نباشد، گرایش وجود دارد که میان نظریه‌های جامعه‌شناسی، نوعی تقسیم کار نادرست به‌عمل آید. به این معنی که نظریه‌هایی مانند کنش متقابل نمادین به تأکید بر فعالیت‌های کنشگران آزاد گرایش دارند، حال آنکه نظریه‌هایی چون کارکردگرایی ساختاری بیش‌تر به الزام ساختاری توجه دارند.

و سوم اینکه گیدنز نتیجه می‌گیرد که تمایز میان خرد و کلان تمایز سودمندی نیست و تنها باید به ارتباط متقابل این دو سطح توجه داشته باشیم.



گیدنز از سلطه جویی نظریه‌های کلان به خاطر تأکید بر شناخته‌های اجتماعی و از نظریه‌های خرد به خاطر تأکید بر شناسا انتقاد کرده است. گیدنز نظریه ساختاربندی را با هر دو نوع نظریه یادشده مغایر می‌داند و معتقد است که پهنه بررسی علوم اجتماعی، بنابر نظریه ساختاربندی، نه تجربه کنشگر فردی است و نه وجود هر نوع جامعیت اجتماعی، بلکه آن عملکردهای اجتماعی است که در راستای زمان و مکان سامان می‌گیرند. گیدنز کارش را با فعالیت‌های انسانی آغاز می‌کند که تنها توسط کنشگران اجتماعی پدید نمی‌آیند، بلکه از طریق همان راه‌هایی که کنشگران برای ابراز وجودشان در پیش می‌گیرند، پیوسته باز ایجاد می‌شوند. عاملان اجتماعی از طریق فعالیت‌هایشان شرایطی را ایجاد می‌کنند که این فعالیت‌ها را امکان‌پذیر می‌سازد. بدین‌سان نکته آغاز هستی‌شناختی گیدنز، نه آگاهی ساخت اجتماعی و واقعیت است و نه ساختار اجتماعی، بلکه دیالکتیک میان فعالیت‌ها و شرایط است که در زمان و مکان رخ می‌دهد.

گیدنز در مقوله عاملیت (چیزهایی که عوامل انجام می‌دهند) معتقد است عاملیت با نیت‌های کنشگران کاری ندارد، بلکه با آن چیزهایی کار دارد که کنشگران در عمل انجام می‌دهند.

نکته ۱: تلاش گیدنز جداسازی عاملیت از نیت است، زیرا می‌خواهد یادآور شود که کنش‌ها غالباً متفاوت با آن چیزی از کار درمی‌آید که کنشگر نیت کرده است، به عبارت دیگر کنش‌های با نیت، غالباً به پیامدهای بدون نیت می‌انجامند.

نکته ۲: گیدنز کنش را به قدرت مرتبط می‌سازد، یعنی کنشگر توانایی دخل و تصرف در امور را دارد.

نکته ۳: نظام‌های اجتماعی ساختار ندارند، بلکه خواص ساختاری را به نمایش می‌گذارند.

مفهوم منحنی ساختار: خواص ساختاردهنده تعریف‌شده که اجازه می‌دهد شیرازه زمان و مکان در نظام‌های اجتماعی عمل کند.

گیدنز ساختار را هم به سطح کلان و هم به سطح خرد پیوند می‌زند و این تلفیق را بسیار تعیین‌کننده می‌انگارد که یکی از مهم‌ترین قضایای نظریه ساختاربندی این است که قواعد و منابعی که در جریان تولید و بازتولید کنش اجتماعی، ساخته و پرداخته می‌شوند، در ضمن، وسایل بازتولید نظام نیز به شمار می‌روند. **ساختاربندی:** مبتنی بر این تصور است که عوامل و ساختارها، دو رشته پدیده جدا از هم نیستند که در دو قطب متفاوت جای داشته باشند، بلکه هر دو خصلت ذاتاً دوگانه‌ای را نشان می‌دهند.

تلفیق نظریه کنش با نظریه نظام‌ها توسط یورگن هابرماس

هابرماس میان جهان زندگی (جهان سطح خردتری که در آن کنشگران ضمن ارتباط با یکدیگر، در امور مختلف به تفاهم می‌رسند) و نظام اجتماعی پهن‌دامنه‌تر و خرده‌نظام‌های آن، تمایز قائل می‌شود و عقلانیت هر دو جهان زندگی و نظام اجتماعی را بررسی می‌کند. هابرماس میان عقلانیت نظام اجتماعی (جامعه) و عقلانیت جهان زندگی، تمایز قائل می‌شود. در حالیکه عقلانیت اجتماعی، مستلزم نهادمندی یک نظام هنجاربخش است، عقلانیت جهان زندگی مستلزم کنش‌های متقابلی است که تحت هدایت توافق‌های مبتنی بر هنجارها نیستند، بلکه مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر توافق‌هایی‌اند که از رهگذر تفاهم ارتباطی به دست می‌آیند. به عبارتی، عقلانیت جهان زندگی مستلزم آن است که انسان‌ها آزادانه با یکدیگر به توافق برسند، نه آنکه تحت تأثیر نیرومند نیروهای خارجی به این توافق دست یابند. استدلال هابرماس این است که عقلانیت در جهان معاصر با نرخ برابری در هر دو سطح رشد نکرده است، زیرا نظام اجتماعی سریع‌تر از جهان زندگی عقلانی شده است. در نتیجه، جهان زندگی تحت چیرگی یک نظام اجتماعی عقلانی‌شده درآمده است. هابرماس راه‌حل این قضیه را رهایی جهان اجتماعی از چنگ استعمار نظام اجتماعی می‌داند، تا از این طریق، جهان اجتماعی بتواند به شیوه مناسب خود (توافق ارتباطی آزادانه) عقلانی گردد.

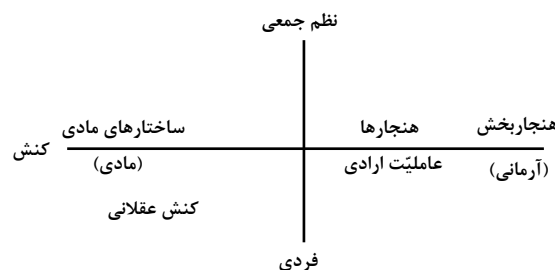
جامعه‌شناسی چندبعدی جفری الگزندر: الگزندر هوادار یک نوع جامعه‌شناسی چندبعدی است که دربرگیرنده «تناوب آزادی و الزام» باشد.

منطق الگزندر مبتنی بر دو قضیه است: نخستین قضیه، مسأله کنش یا ماهیت ویژه هنجارها و انگیزش را دربرمی‌گیرد.

قضیه دوم به نظم می‌پردازد، یعنی اینکه چگونه مجموعه‌ی چنین کنش‌هایی در ارتباط با یکدیگر نظم می‌گیرند.

الگزندر معتقد است که پیوستگی از خط ارتباط میان خرد و کلان وجود دارد که در یک حد آن سطح تحلیل فردی و در حد دیگر آن سطح جمعی قرار دارد، به شیوه‌ای که نظم در جامعه از طریق آن ایجاد می‌شود. در حد کلان، نظم به گونه‌ای خارجی برقرار می‌گردد و ماهیتی جمع‌گرایانه دارد، اما در حد خرد، نظم از نیروهای درونی سرچشمه می‌گیرد.

الگوی تلفیقی الگزندر



الگزندر برای موضع جمع‌گرایانه و هنجاربخش، اولویت بیش‌تری قائل است، نخست به دلیل گرایش‌های نوکارکردی و دوم، امید به ترکیب نظم جمعی و اراده‌گرایی فردی. **نکته ۴:** جان کلام نظریه الگزندر این است: از آنجا که سرچشمه‌های نظم بیش‌تر درونی‌اند تا بیرونی، اراده‌گرایی همراه با نظم حفظ می‌شود.

نکته ۵: با توجه به اینکه الگزندر اهمیت بیش از اندازه‌ای برای پدیده‌های کلان (ذهنی) قائل می‌شود، لذا سهم وی در توسعه نظریه تلفیق سطوح خرد و کلان بسیار کاهش می‌یابد.

بنیادهای خرد جامعه‌شناسی کلان

در جهت‌گیری تقلیل‌گرایانه رندل کالینز درباره مسئله پیوند سطح خرد و کلان تأکید بر زنجیره‌های کنش متقابل مرسوم یا دسته‌هایی از زنجیره‌های فردی تجربه کنش متقابل است که به موازات جریان یافتن در زمان، همدیگر را در مکان قطع می‌کنند.

کالینز با پرهیز از تعلقات تقلیل‌گرایانه به رفتار و آگاهی فردی، بالا بردن سطح تحلیلی خود و همچنین رد سطوح بیش از اندازه خرد اندیشه و کنش از نظریه‌های پدیده‌شناسی و تبادل که تأکیدشان به این سطوح است، انتقاد می‌کند.

وی همچنین از نظریه‌های کلان (مانند کارکردگرایی ساختاری) و تعلقات آن‌ها به پدیده‌های سطح کلان عینی (ساختار) و پدیده‌های کلان ذهنی (هنجارها) انتقاد می‌کند.

وی معتقد است اصطلاح هنجارها باید از جامعه‌شناسی حذف شود.

هدف کالینز برگرداندن همه پدیده‌های کلان به ترکیب‌هایی از رویدادهای خرد است. استدلال وی این است که ساختارهای اجتماعی را از نظر تجربی می‌توان با الگوهای کنش متقابل خرد و تکراری معادل دانست.

بدین‌سان، کالینز خواستار یک رهیافت تلفیقی نیست، بلکه به دنبال چیرگی نظریه خرد و پدیده‌های سطح خرد است.

کلمه مثال ۲: جامعه‌شناسی خرد رادیکال را چه کسی بدعت گذاشته و از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟

۱) الگزندر - تأکید بیش از اندازه بر پدیده‌های کلان ذهنی

۲) کالینز - تأکید بیش از اندازه بر واقعیت‌های اجتماعی سطح خرد و کنش‌ها و انگیزش‌های فردی کنشگران

۳) نورستینا - ارائه نقش بیش‌تری برای پدیده‌های سطح کلان، چه ذهنی و چه عینی

۴) کالینز - تأکید بیش از اندازه بر اصطلاح هنجار اجتماعی

پاسخ: گزینه «۲» جامعه‌شناسی رادیکال توسط کالینز بدعت گذاشته شده است. کالینز با تأکید بیش از اندازه بر واقعیت‌های اجتماعی سطح خرد و کنش‌ها و انگیزش‌های فردی، سعی در حذف اصطلاح هنجار اجتماعی به دلیل تعلق به سطح کلان از جامعه‌شناسی داشت، نه تأکید بر آن.

رهیافت‌گزینش معقولانه در مورد روابط خرد و کلان

رهیافت‌گزینش معقولانه مایکل هکتر در پیوند سطوح خرد و کلان، حاصل انتقاد از دو رهیافت سطح کلان است که بر پدیده‌های هنجاربخش و ساختاری تأکید دارند، چرا که این دو رهیافت، گزینش فردی را محدود و تنگ‌دامنه می‌سازند.

نکته ۶: هکتر این واقعیت را می‌پذیرد که هنجارها و ساختارها تعیین‌کننده الزام‌هایی‌اند که تحت آنها افراد مبادرت به کنش می‌کنند، اما این الزام‌ها حدودی دارند که نمی‌توانند رفتار فردی را از هر جهت تعیین کنند. باید پیامدها و نیت‌های کنش فردی را در نظر بگیریم. البته به این معنا نیست که به صفات فردی اهمیتی بیش‌تر از صفات ساختاری نسبت دهیم.

هکتر نظریه‌های گزینش معقولانه را سرآغاز سطح خردش در نظر می‌گیرد. فرض این نظریه‌ها بر این است که هدف‌ها و ترجیح‌های فردی، معین و ثابت شده‌اند و کنشگران در تعقیب این هدف‌ها، تنها باید میان انواع راه‌های کنش گزینش به عمل آورند. گزینشی که آن‌ها از میان راه‌های گوناگون کنش به عمل می‌آورند، گزینشی معقولانه و کارآمد است.

کلمه مثال ۳: رهیافت‌گزینش معقولانه توسط چه کسی ارائه می‌شود؟ هدف و محتوایش چیست؟

۱) مایکل هکتر - به دلیل پیوند سطح خرد و کلان و با انتقاد از دو رهیافت سطح کلان ارائه می‌شود که به پدیده‌های هنجاربخش و ساختاری تأکید دارند و گزینش فردی را محدود می‌سازند.

۲) نورستینا - پیوند سطوح خرد و کلان و تأکید بر پدیده‌های سطح کلان، چه ذهنی و چه عینی

۳) مایکل هکتر - تمایز میان سطوح خرد و کلان و جداسازی الزام‌ها و همچنین نیت‌های کنش فردی

۴) جیمز کلمن - مطرح ساختن نظریه کنش در سطوح خرد و کلان و اینکه نظام اجتماعی زمینه رفتار و کنش فردی را تعیین می‌کند.

پاسخ: گزینه «۱» این رهیافت توسط هکتر ارائه می‌شود. گزینه ۳ به دلیل ارائه تمایز میان سطوح خرد و کلان اشتباه است.



مدرسان شریف

فصل یازدهم

«تلفیق عاملیت و ساختار»

به موازات رشد علاقه به قضیه پیوند خرد و کلان، توجه بسیاری از نظریه‌پردازان اروپایی به رابطه میان ساختار و عاملیت افزایش یافته است. اگر عوامل انسانی و فردی (خرد) و ساختار اجتماعی پهن‌دامنه (کلان) را در نظر داشته باشیم، میان قضایای خرد و کلان و ساختار و عاملیت، ارتباط وجود دارد. مارگارت آرچر استدلال می‌کند که قضیه ساختار و عاملیت بر علاقه به رابطه خرد و کلان دلالت می‌کند (همچنین جبرگرایی در مقابل اراده‌گرایی و ذهنیت‌گرایی در برابر عینیت‌گرایی).

مفهوم عاملیت عموماً سطح خرد و کنشگران انسانی فردی را شامل می‌شود، اما می‌تواند دربرگیرنده جمع‌های (کلان) کنشگران مانند عوامل انسانی «هم افراد و هم گروه‌های سازمان‌یافته، سازمان‌ها و ملت‌ها» و طبقات اجتماعی نیز باشد.

مفهوم ساختار علاوه بر ارجاع به ساختارهای اجتماعی پهن‌دامنه، می‌تواند به ساختارهای خرد همچون ساختارهای موجود در کنش‌های متقابل انسانی نیز اطلاق شود. بدین‌سان هم عاملیت و هم ساختار می‌توانند به هر دو نوع پدیده‌های سطح خرد و کلان ارجاع داشته باشند.

تمایز میان خرد و کلان: سطح خرد غالباً به آن نوع کنشگر آگاه و خلاق ارجاع دارد که مورد نظر بسیاری از نظریه‌پردازان عاملیت است، اما به رفتارکننده بی‌روح‌تری که مورد علاقه رفتارگرایان، نظریه‌پردازان تبادل و نظریه‌گزینه‌شن عقلانی است، نیز می‌تواند ارجاع داشته باشد.

کج مثال ۱: مفاهیم عاملیت و ساختار در کدام یک از گزینه‌های زیر صحیح‌تر ارائه شده‌اند؟

- ۱) عاملیت عموماً به سطح خرد و کنشگران فردی مربوط می‌شود و ساختار به سطح کلان و مجموعه‌های بزرگ مانند سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی
- ۲) عاملیت نه تنها به سطح خرد و کنشگران فردی مربوط می‌شود، بلکه می‌توان آن را در مورد جمع‌های کلان کنشگران، مانند طبقات و سازمان‌ها نیز به کاربرد، مفهوم ساختار هم در سطح خرد و پهنه کنش‌های متقابل دو یا چند نفره قابل کاربرد است.
- ۳) مفهوم عاملیت را علاوه بر سطح خرد و کنشگران، می‌توان در مورد جمع‌های کلان کنشگران مانند طبقات و سازمان‌ها نیز به کاربرد. مفهوم ساختار هم در سطح کلان و مجموعه‌های بزرگ مانند سازمان‌ها یا نهادهای اجتماعی قابل کاربرد است و هم در سطح خرد و در پهنه کنش‌های متقابل دو یا چند نفره.
- ۴) عاملیت را می‌توان در مورد جمع‌های کلان کنشگران مانند طبقات و سازمان‌ها به کاربرد. مفهوم ساختار در سطح خرد و در پهنه کنش‌های متقابل دو یا چند نفره قابل کاربرد است.

پاسخ: گزینه «۳» گزینه‌های ۱، ۲ و ۴ نیز صحیح هستند، اما کامل نیستند، اگر آنها را با گزینه ۳ تطبیق دهیم، ضعف پوشششان در ارائه مفاهیم صحیح‌تر از عاملیت و ساختار مشخص می‌شود.

نمونه‌های عمده تلفیق عاملیت و ساختار

نظریه ساختاربندی آنتونی گیدنز: در این نظریه که یکی از جامع‌ترین نظریه‌ها در راستای تلفیق عاملیت و ساختار است، گیدنز می‌گوید: «در هر بررسی تحقیقی در علوم اجتماعی یا تاریخ، باید کنش را (که غالباً معادل با عاملیت به کار برده می‌شود) با ساختار مرتبط ساخت ... به هیچ وجه درست نیست که بگوییم ساختار، کنش را تعیین می‌کند و برعکس». استدلال گیدنز این است که به جای کاربرد مفاهیم دوقطبی چون فرد و عامل (در کنش متقابل نمادین) یا ساختار و جامعه باید کارمان را با «عملکردهای اجتماعی تکرارشونده» آغاز کنیم.



وی معتقد است پهنه اساسی بررسی علوم اجتماعی، برابر با نظریه ساختاربنندی، نه تجربه کنشگر فردی است و نه وجود هرگونه کلیت اجتماعی، بلکه این پهنه همان عملکردهای اجتماعی است که در راستای زمان و مکان سامان می‌گیرند.

جان کلام نظریه ساختاربنندی (به نظر برنشتاین):

جان کلام این نظریه روشن کردن رابطه متقابل دیالکتیکی و دوگانه عاملیت و ساختار است، یعنی عاملیت و ساختار را نمی‌توان جدا از هم تصور کرد، عاملیت و ساختار یک پدیده دوگانه‌اند. هر کنش اجتماعی دربرگیرنده ساختاری است و هر ساختاری به کنش اجتماعی نیاز دارد. به نظر گیدنز عوامل انسانی به طور پیوسته اندیشه‌ها، فعالیت‌ها و نیز زمینه‌های مادی و اجتماعی‌شان را بازنگری می‌کنند. همچنین عوامل انسانی از طریق فعالیت‌هایشان شرایطی را به وجود می‌آورند که این فعالیت‌ها را امکان‌پذیر می‌سازد.

بنابراین نه آگاهی، نه ساخت اجتماعی واقعیت و نه ساختار اجتماعی، این فعالیت‌ها را ایجاد نمی‌کنند، بلکه انسان‌ها ضمن ابراز وجود به عنوان کنشگر درگیر فعالیت می‌شوند و از طریق همین فعالیت است که هم آگاهی و هم ساختار ایجاد می‌شوند.

هلد و تامپسون با تأکید بر خصلت بازگشتی ساختار، استدلال می‌کنند که ساختار از طریق توالی عملکردهای انسان‌ها در موقعیت‌های خاص باز تولید می‌شود و سپس این عملکردها را سازمان می‌دهد.

نکته ۱: تأکید گیدنز به فراگرد دیالکتیکی است که طی آن ساختار و آگاهی ایجاد می‌شوند. گیدنز قضیه رابطه عاملیت و ساختار را به شیوه‌ای تاریخی، فراگردی و پویا در نظر می‌گیرد.

نکته ۲: گیدنز معتقد است کنشگران در جستجوی احساس امنیت، جهانشان را عقلانی می‌سازند.

مثال ۲: مفهوم دوگانگی عاملیت و ساختار مربوط به کدام نظریه‌پرداز است و کدام یک از مفاهیم زیر را دربرمی‌گیرد؟

(۱) آنتونی گیدنز - ساختار و عاملیت در عملکرد جاری اجتماعی، هیچ‌گونه جدایی از هم ندارند و در واقع دو بعد تفکیک‌ناپذیر واقعیت اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

(۲) مارگارت آرچر - ساختار و عاملیت، دوگانه‌انگاری‌هایی برای تحلیل جهان اجتماعی هستند.

(۳) آنتونی گیدنز - ساختار و عاملیت دو بعد تفکیک‌پذیر واقعیت اجتماعی هستند که در عملکرد جاری اجتماعی از هم جدا می‌باشند.

(۴) هابرماس - چشم‌انداز عاملیت - ساختار با تلفیق اندیشه‌های برگرفته از نظریه‌های کنش و نظام‌ها ایجاد می‌شود.

پاسخ: گزینه «۱» این مفهوم مربوط به آنتونی گیدنز است. وی دو فاکتور عاملیت و ساختار را دو بعد جدایی‌ناپذیر واقعیت اجتماعی می‌داند تا جدایی‌پذیر لذا گزینه ۳ درست نیست.

مفهوم عقلانیت در نظر گیدنز: تحول رویه‌های روزمره‌ای است که نه تنها به کنشگران احساس امنیت می‌بخشند، بلکه آن‌ها را قادر می‌سازند تا به گونه‌ای کارآمدتر با جهان اجتماعی‌شان برخورد کنند.

تمايز میان آگاهی گفتاری و آگاهی عملی در نظر گیدنز: آگاهی گفتاری مستلزم توانایی توصیف کنش‌ها با واژه‌هاست.

آگاهی عملی مستلزم کنش‌هایی است که کنشگران بدیهی می‌انگارند، بی‌آنکه بتوانند این کنش‌ها را با واژه‌ها بیان کنند.

نکته ۳: آگاهی عملی که منعکس‌کننده توجه خاص گیدنز به کردارها و نه گفتارهای انسان‌هاست، برای نظریه ساختاربنندی، اهمیت ویژه‌ای دارد، چرا که می‌توان از عوامل به مفهوم عاملیت رسید که در واقع با رویدادهایی سر و کار دارد که یک فرد عامل آن‌هاست. به بیان گیدنز، هر چیزی که اتفاق می‌افتد، می‌توانست اتفاق نیفتد، اگر که فردی در وقوع آن دخالت نمی‌کرد.

مثال ۳: این تعریف مربوط به کدام یک از مفاهیم ذیل است؟

«عمولاً محقق و آدم‌های مورد تحقیق از دو زبان جداگانه استفاده می‌کنند، بدین‌سان که محقق اصطلاح‌ها و مفاهیم خاص رشته‌اش را ضمن تحقیق به کار می‌برد و آدم‌های مورد بررسی به زبان روزمره و غیر تخصصی سخن می‌گویند. همین فضای دو زبانه به امکان تفاهم و شناخت متقابل میان محقق و مردم مورد بررسی، آسیب می‌زند و اجازه نمی‌دهد که عملکرد واقعی افراد مورد تحقیق بدون هرگونه تحریف و به‌گونه‌ای طبیعی شناخته شود».

(۱) گیدنز - دوگانگی عاملیت و ساختار

(۲) گیدنز - تأویل دوگانه

(۳) مارگارت آرچر - فرهنگ و عاملیت

(۴) فردیناند دوسوسور - ساختارگرایی زبان‌شناسی

پاسخ: گزینه «۲» یکی از شناخته‌ترین اندیشه‌های گیدنز که نشأت گرفته از خصلت بازاندیشی کنشگران و محققان اجتماعی در کار گیدنز است، چرا که گیدنز رابطه عاملیت و ساختار را فراگردی و پویا در نظر می‌گیرد.

کج مثال ۴: کدام نوع آگاهی برای نظریه ساختاربندی اهمیت ویژه‌ای دارد؟

- (۱) آگاهی گفتاری (۲) آگاهی عملی (۳) هر دو (۴) هیچ کدام

پاسخ: گزینه «۲» آگاهی گفتاری مستلزم توانایی توصیف کنش‌ها با واژه‌هاست. آگاهی عملی مستلزم کنش‌هایی است که کنشگران بدیهی می‌انگارند، بی‌آنکه بتوانند این کنش‌ها را با واژه‌ها بیان کنند. آگاهی عملی منعکس‌کننده توجه خاص‌گیدنز به کردارها و نه گفتارهای انسان‌هاست.

در کانون مفهومی نظریه ساختاربندی، مفاهیم ساختار، نظام و دوگانگی ساختار جای می‌گیرند.

ساختار: صفات ساختاردهنده‌ای (قواعد و منابع) که اجازه می‌دهند عملکردهای اجتماعی مشابه و قابل تشخیص در راستای پهنه‌های متغیر زمان و مکان وجود داشته باشند و به این عملکردها صورت نظام اداری می‌بخشند.

نظام اجتماعی: عملکردهای اجتماعی بازتولیدشده یا روابط بازتولیدشده میان کنشگران یا جمع‌هایی که به صورت عملکردهای اجتماعی با قاعده سازمان گرفته‌اند.

سه نکته در مفهوم نظام اجتماعی گیدنز:

- ۱- توجه بسیار به عملکرد ۲- عدم داشتن ساختار ۳- به نمایش گذاشتن صفات ساختاری

ساختاربندی: این مفهوم مبتنی بر این تصور است که عوامل و ساختارها دو رشته پدیده‌های موجود جدا از هم نیستند، بلکه وجود واحد دوگانه‌ای را به نمایش می‌گذارند.

نکته ۴: یکی از پذیرفته شده‌ترین دستاوردهای گیدنز در نظریه اجتماعی، مطرح کردن قضیه مکان و زمان است.

نظریه ساختاربندی به جای تأکید بر جوامع بشری به سامان‌دهی‌های نهادها در راستای زمان و مکان تأکید دارد.

نهادها مجموعه‌ای از عملکردهایند که به چهار نهاد تقسیم می‌شوند:

- ۱- نظم‌های نمادین ۲- نهادهای سیاسی ۳- نهادهای اقتصادی ۴- قانون

- نظریه ساختاربندی به دگرگونی نهادها در راستای زمان و مکان بسیار توجه دارد.

- بنابر نظریه ساختاربندی، محققان به شیوه‌های دخالت رهبران در نهادهای گوناگون و نقش آن‌ها در دگرگون ساختن الگوهای اجتماعی، باید بسیار حساس باشند.

- نظریه پردازان ساختاربندی باید در مورد تأثیر یافته‌هایشان بر جهان اجتماعی حساس بوده و آن را زیر نظر داشته باشند.

کج مثال ۵: چهار نهادی که گیدنز تشخیص می‌دهد کدامند؟

- (۱) نظم‌های نمادین، نهادهای اجتماعی، نهادهای اقتصادی و قانون
(۲) نظم‌های نمادین، نهادهای اجتماعی، نهادهای سیاسی و نهادهای اقتصادی
(۳) نظم‌های نمادین، نهادهای سیاسی، نهادهای اقتصادی و قانون
(۴) نهادهای اجتماعی، نهادهای سیاسی، نهادهای اقتصادی و قانون

پاسخ: گزینه «۳»

کج مثال ۶: متغیرهای تعیین‌کننده در نظریه گیدنز کدامند؟

- (۱) عامیت و ساختار (۲) زمان و مکان (۳) عملکرد (۴) نظام اجتماعی

پاسخ: گزینه «۲» هر چند گیدنز معتقد است باید در هر بررسی تاریخی عاملیت را با ساختار مرتبط ساخت، نظام اجتماعی را روابط باز تولید شده میان کنشگران می‌داند و به دلیل نمایش صفات ساختاری توسط نظام‌های اجتماعی، توجه بسیاری به عملکرد دارد، اما زمان و مکان را به عنوان متغیرهای تعیین‌کننده می‌داند که بستگی به حضور آدم‌های دیگر در زمان و مکان دارند. وانگهی نظام‌های اجتماعی در زمان و مکان گسترش می‌یابند.

نقد یان کرایب درباره کار گیدنز

۱- استدلال کرایب این است که چون گیدنز به عملکردهای اجتماعی تأکید دارد، کارش عمق هستی‌شناختی ندارد، بدین معنا که گیدنز ساختارهای اجتماعی مسلط بر جهان اجتماعی را در نظر نمی‌گیرد.

۲- کوشش گیدنز در جهت یافتن یک ترکیب نظری با پیچیدگی جهان اجتماعی چندان سازگاری ندارد. کرایب معتقد است آشفتگی جهان اجتماعی به‌حدی است که با رهیافت واحد و شسته رفته‌ای چون نظریه ساختاربندی نمی‌توان آن را بررسی کرد.



مدرسایان شریف

فصل دوازدهم

«نظریه‌های معاصر درباره نوگرایی و مابعد نوگرایی»

برخی از جامعه‌شناسان، جامعه معاصر را همچنان یک جامعه نوین می‌انگارند و برخی دیگر معتقدند، دگرگونی ذاتی پدیدآمده در جامعه صنعتی در دهه‌های اخیر، جامعه را به یک جهان جدید مابعد نوین انتقال داده است. ما در این فصل به بررسی اندیشه‌های بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان جهان نوین و مابعد نوین می‌پردازیم.

نظریه‌پردازان کلاسیک نوگرایی

تحلیل و نقد جامعه نوین در کار چهار نظریه‌پرداز کلاسیک و عمده جامعه‌شناسی، مارکس، وبر، دورکیم و زیمل مشاهده می‌شود که در مقطع پیدایش و چیرگی نوگرایی کار می‌کردند و از مزایای نوگرایی آگاه بودند.

مارکس: از نظر مارکس، نوگرایی با اقتصاد سرمایه‌داری مشخص شده بود. وی در تحلیل خود بیش‌تر به نقد نظام اقتصادی سرمایه‌داری و کج‌شکلی‌های آن (از خودبیگانگی، استثمار و ...) می‌پرداخت.

وبر: از دیدگاه وبر، شاخص‌ترین مسئله جهان نوین، بسط عقلانیت صوری به بهای انواع دیگر عقلانیت و در نتیجه پیدایش قفس آهنین عقلانیت بود. به نظر وی، انسان‌ها بیش از پیش زندانی این قفس آهنین شده و روز به روز کمتر می‌توانند برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های انسانی‌شان را نشان دهند. وی برتری‌های دیوان‌سالاری به صورت‌های سازمانی پیشین را تشخیص می‌داد، اما بیش‌تر نگران مسائلی بود که عقلانیت پیش‌کشیده بود.

دورکیم: به نظر دورکیم، نوگرایی با همبستگی ارگانیک و سستی گرفتن وجدان جمعی مشخص می‌شود. هرچند همبستگی ارگانیک آزادی و قدرت تولید بیش‌تری را به ارمغان می‌آورد، اما با سستی گرفتن اخلاق مشترک، انسان‌ها حس می‌کنند که در جهان نوین دستخوش بی‌معنایی شده‌اند. به عبارت دیگر، انسان‌ها در جهان نوین احساس می‌کنند که از بی‌هنجاری رنج می‌برند.

زیمل: برای آنکه زیمل در هر دو مقوله نوگرایی و مابعد نوگرایی جای می‌گیرد، پل مهمی برای اتصال این دو بخش به شمار می‌آید. فریزبی معتقد است که زیمل نخستین جامعه‌شناس نوگرایی بود. زیمل، نوگرایی را در دو جایگاه عمده و مرتبط، یعنی در شهر و اقتصاد پولی بررسی می‌کرد. شهر جایی است که نوگرایی در آن تمرکز و تشدید یافته و اقتصاد پولی در آن بسط و اشاعه پیدا کرده است.

سه نظر زیمل درباره نوگرایی:

۱- نوگرایی یک رشته مزایا را برای بشر به ارمغان می‌آورد، به ویژه این واقعیت که آن‌ها می‌توانند امکاناتی را بیان کنند که در جامعه ماقبل نوین بیان نشده و سرکوب شده‌اند. زیمل نوگرایی را به عنوان یک ظهور نو در نظر می‌گیرد، یعنی بروز نمایان قدرت‌هایی که ذاتی نوع بشرند، ولی در گذشته پنهان مانده بودند.

۲- زیمل به تأثیر نیرومند پول بر جامعه نوین می‌پردازد.

۳- تأکید زیمل بر پیامدهای منفی پول، به ویژه از خودبیگانگی است.

قضیه از خودبیگانگی ما را به قضیه اساسی در نظریه جامعه‌شناختی زیمل و نیز جامعه‌شناسی نوگرایی وی می‌کشاند: «فاجعه فرهنگ»، شکاف روزافزون میان فرهنگ عینی و ذهنی، یا به گفته خود وی، «کاستی فرهنگ فردی و تورم فرهنگ عینی».

عناصر اصلی تجربه نوگرایی از دیدگاه زیمل:

زمان، مکان و علیت احتمالی

کتاب مثال ۱: چهار نظریه پرداز کلاسیک و عمده جامعه‌شناسی که در مقطع پیدایش نوگرایی کار می‌کردند؟

- (۱) مارکس، دورکیم، اسپنسر و زیمل (۲) مارکس، وبر، اسپنسر و زیمل (۳) مارکس، وبر، دورکیم و زیمل (۴) مارکس، وبر، دورکیم و اسپنسر
- پاسخ: گزینه «۳» ✓

کتاب مثال ۲: نخستین جامعه‌شناس نوگرایی که پل مهمی برای اتصال نوگرایی و مابعدنوگرایی بود؟

- (۱) مارکس (۲) وبر (۳) دورکیم (۴) زیمل
- پاسخ: گزینه «۴» ✓

کتاب مثال ۳: دو جایگاه عمده و مرتبطی که زیمل، نوگرایی را در آن‌ها بررسی می‌کرد؟

- (۱) سیاست و اقتصاد (۲) شهر و اقتصاد پولی (۳) جامعه و سیاست (۴) سیاست و فرهنگ
- پاسخ: گزینه «۲» ✓

کتاب مثال ۴: عناصر اصلی تجربه نوگرایی از دیدگاه زیمل کدامند؟

- (۱) زمان، مکان و اقتصاد پولی (۲) شهر، اقتصاد پولی و زمان و مکان (۳) شهر، اقتصاد پولی و علیت احتمالی (۴) زمان، مکان و علیت احتمالی
- پاسخ: گزینه «۴» ✓

آنتونی گیدنز و نوگرایی: گیدنز تعبیر گردونه خردکننده یا همان لوکوموتیو قدرتمند و سرکش را برای نوگرایی به کار می‌برد که مسیر واحدی را دنبال نمی‌کند، یک‌دست نیست و از انواع اجزای متعارض و مخالف ساخته شده است.

گیدنز نوگرایی را برحسب چهار نهاد بنیادی تعریف می‌کند:

نخستین نهاد، سرمایه‌داری است که ویژگی‌های آن تولید کالا، مالکیت خصوصی سرمایه، کار دستمزدی فاقد مالکیت و نظام طبقاتی مبتنی بر این ویژگی‌هاست. نهاد دوم، صنعت‌گرایی است که مستلزم کاربرد منابع نیروی غیرانسانی و ماشین‌آلات برای تولید کالاهاست. صنعت‌گرایی علاوه بر محیط کار، بر یک رشته از محیط‌های دیگر مانند حمل و نقل، ارتباطات و زندگی خانگی نیز تأثیر می‌گذارد.

نهاد سوم، ظرفیت‌های دیده‌بانی است که گیدنز در شناخت آن بسیار مدیون میشل فوکو می‌باشد. دیده‌بانی به معنای مراقبت از فعالیت‌های آدم‌های زیردست (عمدتاً و نه منحصرأ) در قلمروی سیاسی است.

نهاد چهارم، قدرت نظام یا نظارت بر ابزارهای خشونت و نیز صنعتی شدن جنگ است.

نکته ۱: گیدنز در تحلیل نوگرایی، دست کم در سطح کلان، بر دولت ملی تأکید می‌کند.

نوگرایی با سه جنبه اساسی نظریه ساختاربندی گیدنز پویا می‌شود.

این سه جنبه عبارتند از:

فاصله‌گیری (جدایی زمان و مکان)، بی‌ریزگی، قدرت بازاندیشی.

۱- در جوامع ماقبل نوین، زمان همیشه در پیوند با مکان بود و اندازه‌گیری زمان دقیق نبود. با استقرار نوگرایی، زمان معیار پیدا کرد و پیوند نزدیک زمان و مکان گسیخته شد و زمان و مکان از محتوا تهی شدند.

۲- بی‌ریزگی، مستلزم «جدا شدن روابط اجتماعی از محیط‌های محلی کنش متقابل و تجدید ساختار آن در راستای پهنه‌های زمانی - مکانی نامشخص است. دو نوع مکانیسم بی‌ریزگی:

۱- نخستین نوع بی‌ریزگی، نشان نمادین دارد که شناخته شده‌ترین آن پول است. پول فاصله‌گیری زمانی - مکانی را امکان‌پذیر می‌سازد.

۲- دومین نوع بی‌ریزگی، نظام‌های تخصصی‌اند. گیدنز این نظام‌ها را به عنوان نظام‌های دستاورد فنی یا مهارت تخصصی تعریف می‌کند که حوزه‌های وسیعی از محیط‌های مادی و اجتماعی محل زندگی امروز ما را سازمان می‌دهند.

آشکارترین نظام‌های تخصصی، متخصصانی چون وکلا و پزشکان را در خود جای می‌دهند و پدیده‌های روزمره‌ای چون اتومبیل‌ها و خانه‌ها نیز تحت تأثیر نظام‌های تخصصی ساخته می‌شوند.